

رسالہ سلوک مع اردو ترجمہ

از

حضرت میر نعمان رحمۃ اللہ علیہ

(خلیفہ حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ)

و

رسالہ رقیبہ مہیت

از

حضرت ابوالحسن زید فاروقیؒ

مرتب

ڈاکٹر حافظ منیر احمد خان

رسالہ مسلوک مع اردو ترجمہ

از

حضرت میر نعمان رحمۃ اللہ علیہ

(خلیفہ حضرت مجتہد الف ثانی قدس سرہ)

و

رسالہ رقیبہ میریت

از

حضرت ابوالحسن زید فاروقیؒ

مرتب

طراکٹ پبلسنگ ہاؤس

www.mujaaddidway.com

رسالہ سلوک مع اردو ترجمہ

از

حضرت میر نعمان رحمۃ اللہ علیہ

(خلیفہ حضرت مجتہد الف ثانی قدس سرہ)

و

رسالہ تقویٰ مہیبت

از

حضرت ابوالحسن زید فاروقیؒ

مرتب

ڈاکٹر حافظ منیر احمد خان

www.mujaaddidway.com

عرض مرتب

میرے جد امجد ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان مدظلہ العالی نے ۱۹۶۹ء میں رسالہ سلوک اور مشائخ طرق اربعہ حضرت مولانا حافظ محمد ہاشم جان سرہندی (نشد و سائیں داد سندھ) سے حاصل کر کے فارسی ہی میں شائع کیے تھے۔

اب ان رسائل میں سے رسالہ سلوک از میر نعمان مع اردو ترجمہ حضرت مولانا ابوالفتح محمد صغیر الدین (المتوفی ۱۳۱۷ھ/۱۹۹۶ء) اور ایک رسالہ قیومیت از مولانا ابوالحسن زید فاروقی (المتوفی ۱۳۱۴ھ/۱۹۹۳ء) شائع کیے جا رہے ہیں۔

رسالہ قیومیت تحریر کرنے کے لیے دادا ابا نے حضرت مولانا ابوالحسن زید فاروقی صاحب سے درخواست کی تھی اور انہوں نے اس درخواست کو قبول کر لیا تھا۔ بلکہ اس رسالے کو شائع بھی کر دیا تھا لیکن وہ یہاں تک نہ پہنچ سکا۔

راقم الحروف جب فروری ۲۰۰۱ء میں خانقاہ مظہریہ دہلی (انڈیا) میں حاضر ہوا تو حضرت مولانا ابوالحسن زید فاروقی کے پوتے مولانا محمد انس صاحب نے وہ رسالہ (قیومیت) مجھے عنایت فرمایا۔

شکر ہے کہ اب میں اس کو پاکستان میں شائع کرنے کی سعادت حاصل کر رہا ہوں۔

ڈاکٹر حافظ مسیرا ناں

جملہ حقوق محفوظ ہیں

کتاب: (۱) رسالہ سلوک (۲) قیومیت

مرتب: ڈاکٹر حافظ مسیر احمد خان

ناشر: المصطفیٰ پبلی کیشنز اولڈ یونیورسٹی کیمپس حیدرآباد

تعداد: ۵۰۰

سال: ۲۰۰۲ (مئی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى... مَا بَعْدَ قَدْرِ قَلْبِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَوَعَلَّمَهُمْ إِنْ اللَّهُ لَيَبْعَثُ لِبَيْتِهِ وَالْأُمَّةِ
عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يَجِدُ دَلِيلًا مِنْهُ يَرُدُّهُ إِلَى الْيَوْمِ وَالْحَاكِمِ
وَالْبَيْعَةِ... وَأَنَّ تَرَدُّدَ عُلَمَاءِ قَاهِرِي جَمَاعَتِهِ هِيَ الْأَخْبَارُ
وَمُحَمَّدٌ ثَانٍ وَفَعَالِي كَمَا كُنَّا نَتَابَعُهُمْ بِدَرْجَةِ تَبَوُّعِيَّتِ رَسِيدِهِ الذُّرِّيِّ بِعَرِشِهِ عَلَى دِينِ تَيْنِ
بِهِ تَخْرُجُ جَمْعِيَّاتُ الْأَكَلِيَّاتِ... شَاعَتْ أَنَّ رُكَاةَ مَغْلُوبَاتِ كَرِيمِهِ... دِيْنِ شَيْءِ كُنْتِ
كَأَنَّ قِسْمَ عُلَمَاءِهِ فِي هَذَا زَمَانٍ مَوْجُودٌ هِيَ... وَأَنَّ تَرَدُّدَ عُلَمَاءِهِ بِالْمَنِيِّ جَمَاعَتِهِ هِيَ كَأَنَّ تَسْلَمَ
تَقْدِيرِهِ بِرَتَبَةِ تَحْقِيقِ فَائِزَتِ تَسْلَمَ وَتَرْبِيتِ خَاصِّ وَتَرْبِيبِ بِإِخْتِصَالِ دَرَجَاتِ مَعْلَمِ الْإِصَالِ
بِحَيْ جَمَلِ دَعْلَامَتِهِ كَرَدْنِهِ... وَإِنَّ لُزُومَ أَوْلِيَانِهِ كَمَا عُلَمَاءِهِ تَبَاقِي أُنْدُورِ هَذَا زَمَانٍ مَوْجُودٌ نَوْجُو بَاشْتَدِ
لَا أَنَّ ذَاتِ عَيْنِ كَمَا جَاءَ كَمَا لَابَتِ صَوْرِي وَمَضَى دَوَارِثِ مَرَاتِبِ قَاهِرِي وَبِالْمَنِيِّ بِأَشَدِّ
بِالْفَاقِ هَرَمِهِ مُجَدِّدٌ وَنَوَابَهُ لَوْ... وَأَنَّ حَدِيثَ تَفَقُّعِ عَلَيْهِ كَمَا مِزَالٍ مِنْ أُمَّةٍ قَائِمَةٍ

یا امر الله تعالی لا یضوئهم من حد لهم ولا من خالفهم حتی یاتی الأمر الذی
وهم علی ذلک نزد علمای صوفی محول بر سائر علمای شریعت و طریقت است که بجز
تحقیق فائز شده اند و تخصیص بهائت ندارند. همچنین نزد علمای صوفی محول است بر سائر
اولیای که کار گزاران عالم هستند از ابرار و اخیار و ابدال و انظار و اغوارث و کجا بگذرد
مشرب بجدی و اصل گشتند و تخصیص به صمد سال ندارند.

بدانکه در احادیث قدسی وارد است ان فی جسمی من ادم لم یضف
و فی المضفة فواد و فی الفواد ضمیر و فی الضمیر سو و فی السو حقی و فی
الحقی اخی و فی الاخی افا و در اخبار نبوی آمده است که ان فی جسمی
ادم لم یضف افا صحیح صلح الجسد کلها و اذ انسدت فسد الجسد کلها
الا و هی القلب و این حدیث بالتقریح دال است بر آنکه قلب در عالم اجساد
همین مضف است که نظیر حقیقت جامع است هذا عند الاکث و اما عند البعض
مضف اشارت به قلب مدور است که اتم الدار است و در مرتبه است.

بدانکه طریق موصول الی الله بعد الفاس خلاق است و از انجلی طریق که از قب
مسل است طریق علیه نقشند به است بواسطه التزام متابعت سنت سنیة علی صلحها
المشکوة و الخیة و اجتناب از بدعت نامعنه چه ایشانند که نهایت در بهایست
ایشان مندرج گشته است و حضور ذات و الگویی ایشان دوام پیدا کرده است
درین طریق که محول صحابه کرام است علیهم الرضوان انما ندر استفاده الکامی است و

صحبت و محبت شیخ مقتدا با رعایت آداب کافی و اذکار و اشغال مدیست و
معاونات است و پس ریاضت که درین طریق همیست اعتبار معتد است نسبت فسیب
بدانکه اول یاد کردن است و آن عبارت است از ذکر اسم ذات در محله
لطافت خسته به این طریق که اولاً زبان را بکلمه چسباند و کجی است متوجه قلب منبری که
پهلوسه چپ واقع است کرده و لفظ مبارک الله که اسم ذات است در دل به طریق خطره
بگذارد و به زبان دل این لفظ مظم گوید بے آنکه صورت دل را تصور کند و نفس را
بند کند بلکه بطور خودی آورده باشد و از آن مظم ملاحظه ذات سبحان و بیگون آواز کند
و سپس صفت ملاحظه نماید تا از علمه ذات چشمتی صفات منزل نه نماید از تنزیه
ذاتی به تنزیه صفاتی نگذرد. چون درین ذکر قلب مکرر عمل شود و یاد حق بدیل صفت
ذاتی رسالک شود یعنی چنانچه سماعاً شغولی و باهره ما بینائی مثل غیر متفک است
و همچنین دل را یاد حق لازم بین گردد. پس متوجه به دستور گذرشته بکاتب عمل مذبح که زیر
پستان است که محاذی دل است گردد و اسم ذات به زبان درنگ نکند نماید تا آنکه این
ذکر نیز دوام یابد نسبت ذاتیه گردد. پس به مقام سکر که بقا حاصل چهار انگشت از دل سوس
سینه واقع است متوجه به دستور سابق شده ذکر سازد. پس بتمام حقی که بقا بل چهار انگشت
از محل مذبح به طرف سینه واقع است متوجه شده ذکر سازد. پس بتمام حقی که در وسط صدر است
متوجه شده ذکر بکر اسم ذات سازد. پس بکاتب و لفظ که محل نفس و حواس است متوجه شده
ذکر سازد. پس به سلطان الذکر مشغول شود. و آن عبارت ازین است که دم دراز کشد

دور از کثرت بیان هم ذکر را در همه محلهای مذکوره ملاحظه نماید تا آنکه این ذکر در تمام بدن جاری گردد بلکه در خارج نیز پیدا گردد و صحبت ذلتی گردد و این را یا او شست است نیز گویند.

بدانکه بعد از جاری شدن ذکر در لطیفه قلب هم اثبات نیز گفته باشد باین طریق که نفس از ذات بر دارد و العت لا به تارک مانند است از راه بردن راست و باست ای الله بر دل و طاق احتیاج کند تا باست طهارت بلکه زیاده آن یکم گویند و ای کس طاق باشد در حجت. لهذا این را در وقت عدوی گویند.

بدانکه عالم کبیر که عبارت است از اشیای کونیاات چه عالم مادی و چه عالم خلق یعنی از آن عالم خلق است که نفس و حق هم را بهیچان باشد و پنج اذن عالم مرکب که کل روح کمال و کمال و کمال و کمال و کمال باشد چنانچه اصول همان در عالم خلق است بجهت آن اصول الطائفه سه فوقی عرض در عالم است و عرض ختم است عالم خلق است و فوق آن مقام قلب است و فوق آن روح و نفس علی بنده عالم منیر عبارت از انشا است که مرکب از اجزای مشرق است چنانچه از تسویه قلب چهره از لطیفه از لطیفه نور است و این عالم که در عالم است و او را از فوق العرش فرود آورده در این مجموعین ساخته تا که بهیچان که نسو جانم و بهیچان که کتاب است از کتاب کائنات مرتب شد.

بدانکه این لطائف سه که از عالم بر آمدند و اصل درجه باشد و در حقیقت

در تعلیم و در مفضل بلکه معنی دارند با تمام همه و تواریخ آن. لیکن چون بعضی از کلمات جسد را نظریت زیاده بر بعضی دیگر است و تفاوت در نظریت آن نیز تفاوت است بتفاوت استعدادهای سالکان لهذا بعضی مقام روح بر یک تسبیل امر بر مطالبان و در این پستان راست که قابل زیاده است این چه مقام قلب است مقرر کردند علی بنده القیاس بر یک رعایت سالکان مقام ذکر نیز بمقابل چهار انگشت از مقام قلب که امر را با کمال است باست تمام است مقرر کرده اند و از مقابل آن که بقا علیه چهار انگشت از مقام قلب بجانب مسدود مقام غنی مشخص کرده اند و مقام اشقی در مسدود که کثیر الرحمن است مقرر نموده اند و بعضی سالکان بر حسب اتفاق با استعداد خود با مقام مشرق و در مقرر کرده اند و قول بنده سالکان که صد و سی و الاثیر امر کوشش الامور و دلیل یافتند که در راه پیشانی و اخفی را در فرق بر مقرر ساختند نفس را در زیر نجات تعلم معین یافتند و حدیث احدی که حدیث انفسی انفسی عین بنده حقیق دلیل یافتند در طریق بر تمام انفس در هر است بر یک آنکه اخر ما یخرج عن رؤوس القدر یقین حدیث انفسی پس هرگاه است جاه که صحبت ذاتیه نفس است و در هر است اغلب که بصورت آن نیز در آنها انجام باشد فتاقل و بعضی حضرات تمام خلقی در روایه انهم که در سواد این شخص نموده اند و مقام اشقی در قفا که در هر نفس مسدود است لهم الدمار نفس کردند فافهم و اگر بعضی حضرات این لطائف را با یکدیگر مشخص فرمودند و در هر که با کمالند که کمالند معنی که از قبول معرفت مکان یا مکان است علی معنی

که بے کم و کینست قافهم

بدانکه اصل لطیفه قلب تجلی فعل تکوین حق است یعنی افعال را با اسرار منسوب
یعنی تکوین و علم و جودانی معلوم نماید که لا فاعل غیر الله و فناء قلب در نیجا و رسید
و علامت او آن است که خلق علی و حتی بر غیر حق نماند یعنی با مسوی بودن فراموش اندول
اوشود که اگر علم یا بیگفت خواهد که ماسوله حق را بجا نظر بنداند نتواند در خاطر گذرانید
چنانچه علمش یا از دوسه نائل شده است حبت اشیا و نیز بطریق اولی از اهل مشرقه باشد
و وزیر قلب در اندام مقرر کرده اند چون مسالکت فناء قلب می رسد از بار بار الله
می شود و این لطیفه زیر قدم حضرت ام است معنی یقینا و علیه السلام پس هر که از حق
المشرب است و محمول ادب حق آخالی از راه همین لطیفه خواهد بود

و نیز بدانکه اصل لطیفه روح صفات ثبوتیه حق است که یک قدم از مرتبه افضل
بحضرت ذات اقرب است سالک بعد حصول فناء لطیفه روح همه صفات ثبوتیه بکن تعالی
منسوب نخواهد یافت و علم و جودانی معلوم خواهد کرد که لاحدی و لا علم و لا مرید الا الله
فعلی و نحوها و وزیر این لطیفه نیز مقرر کرده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت
ابراهم است که هر که ابراهیمی مشرب است از راه همین لطیفه بکن سبانه خواهد رسید و صاحب
این مشرب را استعداد دو درجه از ولایت پیچگان است الا بقصد و قاصد

و نیز بدانکه اصل لطیفه سر صفات سلویه است که یک قدم از مرتبه صفات ثبوتیه
بحضرت ذات اقرب هستند و بعد حصول فناء این لطیفه صفات سلویه بکن تعالی منسوب

می باشد و علم و جودانی می یابد ههوا آن می ندین کج مشقه شئی و نحو ذلك قافهم
و وزیر این لطیفه سفید مقرر کرده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت موسی است
و صاحب این لطیفه نیز ولایت از پیچگان سطر کرده الا بقصد و قاصد

و نیز بدانکه اصل لطیفه فنی مشیونات ذاتیه است که یک قدم بذات اقرب است
و وزیر این لطیفه سیاه مقرر کرده اند و ولایت این لطیفه نیز قدم حضرت عیسی است هر که
عیسوی المشرب است راه و سبب کباب قدس از همین لطیفه خواهد بود صاحب این
ولایت صاحب چهار درجه ولایت از پیچگان خواهد بود الا بقصد و قاصد و مناسب
تمام به حضرت جمال دارد

و نیز بدانکه اصل لطیفه ریختی مرتبه است که کالبر زینت است در میان مرتبه تنزی
در میان احدیت مجرد و فناء این لطیفه مربوط به تجلی همان مرتبه مقرر است و وزیر این
لطیفه نیز مقرر کرده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت خاتم الامم است علیه السلام
الصلوة و السلام بعد از مشرب را بالذات استعداد حصول مراتب پیچگان از ولایت است
بدانکه از حضرت شیخ منقول است که ادای نماز صبح در وقت فناء مشرق فناء حق
است فاحفظ

و نیز بدانکه این الطائفه خمس خرنی را با طائفه کی برسان بطائفه کعبه می باشد
مستی متوجه باش یعنی مساس اسم الله را بکیف و بلبه واسطه تلفظ معنی متوجه شود تا مستحق

علا یقین حضرت مجدد الف ثانی قدس سره

و شهود و نور مستقیم میسر گردد.

و نیز بدانکه آنچه در اینجا مکتوب و مشهودی گردد فی الحقیقت ظلال اسماء الهی است
و این ظلال را بنیاد نیست. بسا سالک ظلال حاصل دانسته به معبودیت پرستیدند

اعاذنا الله سبحانه من ذلك

نیز بدانکه نور نفس بعد از تزکیه بی رنگی است قافهم.

و نیز بدانکه عرفان لطائف خمس کلیه تا دایره اولی از سه دایره اولی است کبریه
که متضمن همه اثره و یک قوس است خواهد بود. چون ازان مقام ترقی واقع شود معامله با نفس

خواهد افتاد و قفسه هم و بقایه کمال و اطمینان نفس و انشراح صدره اسلام حقیقی و ارتقا
به مدارج رضا واقع خواهد شد. و چون ازان مقام نیز ترقی واقع شود معامله با عنصر ناری و عنصر

هوائی و عنصر آبی خواهد افتاد. و چون ازان مقام نیز ترقی واقع شود معامله با اجزای ارضی
که در کمال نبوت است خواهد افتاد. و چون ازان مقام نیز ترقی واقع شود در سببیت وجدانی

که در حقیقت کعبه است معامله خواهد افتاد. و چون ازان مقام نیز ترقی واقع شود در کمالیت
رسالت و عارفیت و محبوبیت و خاتمیت و حقیقت قرآنی و حقیقت سلوة و معبودیت صرفه

و ذات بخت میر خواهد افتاد که نظری باشد فی الاخیرین.

و نیز واضح باد که آنچه نوشته شد در قرب لایمت است و الا در قرب نبوت که
قرب اهما است نشیانی ماسوی الله و سلب افعال و سلب صفات و نحو ذلک فی ما حاصل است

و ماسوا ببینند و بدانند و حب اماند خاطر جانند به صفات و افعال را در خود عاریت بیند

و انابت عاریتی را به صاحب امانات بسپار و قافله دست حاصل آید پس امانت امانت
عاری پوشیده بعد از در عنان و بعد بیت ذابیت الهی علی وجه الاستواء مشغول باشد و

اعلامی کلمه الله تعالی و الشفقت علی خلق الله و الدعوة الی الله و اتباع رسول الله صلی
الله علیه و آله و صحبه و سلم در پیش گیرد.

قافله ۵۰. باید که در گفتن لا اله الا الله لفظی و انفسی و به اصول لطائف کمال

اسما الهی است و به اصول اصول که صفات سلیمی و شریفی است و همه شیوانات ذاتی و غیر اعتبارات
ذاتی و همه سببیت و وجدانی و همه حقائق را در تحت لا بیار و الا الله گویان توجه با حضرت

مجرده بل بذات بخت که تجرد است و تجردات از تجردات نیز در اینجا معطل است نماید و محمد
رسول الله گویان غایتش عبدیت بندگی و متابعت سرانگندگی با رعایت اعتدال روزگار

بر درش گیرد که این راه را به اقرب به قرب نبوت است قافهم

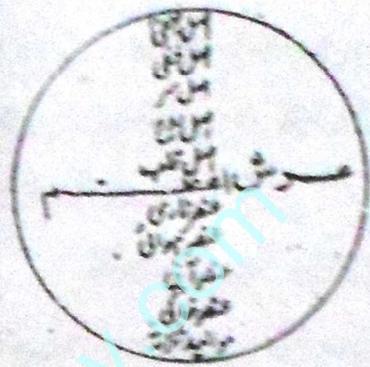
در این راه غیر از اتباع بشری محمدی علی صاحبها الصلوة و السلام برکات است
و غیر از صحبت با بر شد کامل کمال و با دوستان معنوی و غیر از اعطای کلمات الهی خالصا

لوجه الله تعالی دوستانه و شفاست نه اینها راه است که بعد از تابعین و تابعین
رو با سر آورده بود. بعد از منی هزار سال باز ظهور آمد طوبی لمن و جداها

ولمن هداها

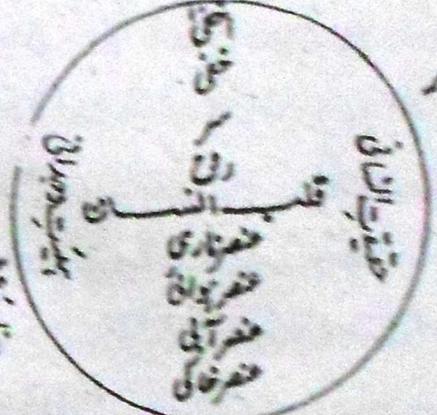
و نیز بدانکه قفسه که در قرب نبوة است جدا است و قفسه که در ولایت کبریه
است بر و ظلال با اصول جدا است و قفسه که در قفسه لطائف خمس است جدا است قافهم

عالم کبر یعنی کائنات



بدانکه اعمال شروع به تفصیل
 بجز طریق بیان دوازده که اصل است
 در حجاب ای نموده خواهد شد تا فهم

عالم منصفیه



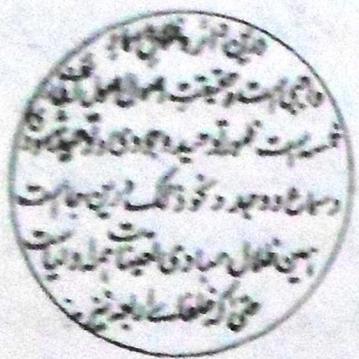
یعنی انسان
 عینیت در صورت
 عینیت در عالم کبر
 عینیت در عالم منصفیه
 عینیت در عالم صغیر

عینیت در عالم صغیر
 عینیت در عالم کبر

بدانکه انسان من حیث هویت حاصل بود و شرف جزئی است لکن بعد از انفرج
 الی الی اصل جان اصل و فروع است و عاوی جزئیات و کلیات و منزه است بفرماند جزو
 انسی و بدایه نیست و بدانی.

بدانکه بعضی از اولیا هم در دوازده ملاحظ ساخته اند چنانچه عقل کل و عقل جزو
 نفس کل و نفس جزو میوه است کل و میوه است جزو طبیعت کبریه طبیعت جزئی است کبریه

دور است برزخه و عقل نظری فعل مقید و مرتبه سید است کبریه برزخیه و مرتبه جامعیت کبریه و
 برزخیه نیز داخل کردند کبریه فی العالم کبریه



و مرتبه فی انسان من حیث انقلقت
 جامعیت فی انسان الاکمل فرادی
 فرادی و مجزوه مجزوه و بالوجه صافی
 اعلی و الودعه الکبری تا فهم
 در این مقام دوام ذکر خفی
 و فنا ذکر و ذکر در مذکور و کثرت

مراقبات در مشاهدات و اکتفا فراموش و بسن مودعه مقام قطاب جانوار است
 اولیای است.

بدانکه بین قلوب اسرار مبادی تعینات اولیا است چنانچه ذرات اسرار
 داعیه مبادی تعینات انبیا است علی بنیاد و طیم الصلوٰة و السلام.

بدانکه حق تعالی با افتخار ذاتی است از عالم و عالمیان که ان الله یفنی عن
 العالمین. و با وجود فنا ذاتی این صفات ثابت است که واسطه فیوم کائنات است
 بنده است و نخواهد بود چرا که اسما صفات نمی بود کائنات از کتم عدم به وجود نمی آمد و استغناء
 و انصاف آفاقی تا توسط آنها است پس وجود و ظهور و لوازم وجود و ظهور به آنها است
 و واسطه انصاف استغناء کبریه قیوم الزمان رقی است و جزئی کاف اولیا در اتمام

و استقام عالم و عالمیان اند -

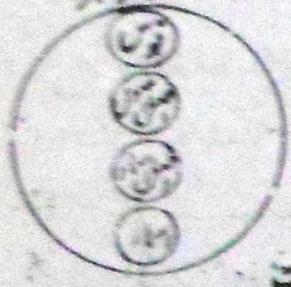
بدانکه هر اسے اناسما را الهی بمنزل کلی است و فلاسے که پیدا از آنها آمده اند بمنزل جزئیات اند پس هر اسم کلی مبدأ تعیین نبی است از انبیاء و هر خطاب جزئی مبدأ تعیین ولی آنها و لیا الله و هر جزئی منسوب شود بسے آن نبی پس است محض محمدی المشرب و موسوی المشرب و عیسی المشرب عند البعض و طریق هر یک از اولیاء است امرو باین حضرت ذات طریق همان نبی است با تبعیت الالبسیر قاسم و در کل اولیاء محمدی المشرب عبارت از آن جو انفراد است که از راه حُب لهُ و بحقیقه الحقائق می شود پس سیر او در مافوق بحقیقه الحقائق و نزول او نیز در حقیقه الحقائق باشد فهمم من فهمم

و نیز بدانکه متابعان انبیاء از کمال متابعت از خیریت بر می آیند و کلیت می رسند و لود بالصبغیة و از مرتبه کلیتة سبکی الکلیات که حقیقه الحقائق است نیز می رسند و نیز بدانکه ولی محمدی المشرب بکمال متابعت بمرتبه می رسد که فوق مراتب قبوعات است من وجه اگر چه از اصالت بهره ندارد

و نیز بدانکه همه انبیاء از راه مریبان خود که اسما را الهی اند وصول بحدله تعالی میسر دارند و از راه اسم جامع که الله مری آن است و هدایت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم وصول دارند بالصبغیة - بدانکه در میان تبعیت انبیاء درین مرتبه و تبعیت اولیای محمدی المشرب درین فرق بسیار است من وجه چنانچه در میان تبعیت اولیاء درین مرتبه و اصالت انبیاء در مراتب خود فرق است بسیار من وجه مختصر آنکه اگر چه تابعان را متابعت در مرتبه

حقیقه الحقائق نیست که بدست می آید فوقین مرتبه است که اصالت متابعت است
می آید لکن المنتهی متبع و التالیج فالج -

و نیز بدانکه بآمدن از اسم کلی که مری نبی اول است بجهت حقیقت محمدی علی ما جمعا اصله و اتمیمه که کلیات است فوق مرتبه است و هر یک از این کلیات که نیز در مرتبه قبوت محمدی لکن این از قبیل اصول از جزئی کلی است چرا که کلیات دائره اولی است کبری که با وی قیاسات انبیاء است بجزئیات حقیقت محمدی است
دلائل حقائق - فلا حدوس



میزان است سائر اولیاء دائره اولی است و پس بدانکه اولاد اسما و صحابه نیز صفا شریقیه قائم است

در مراتب ثانیه صفات بلویه و در دائره و یک س از اولیای نبی است علی بنیاد عظیم اسم - بدانکه چون سناک و امانت به حصول خود در جزئی خود هیچ صورت کلی برساند من شد اولی و آثار و جهت سناک و امانت و نفس از فعل بالکل بحصول خود است پس کلی ترقی که در وقت صغری فتوح و قتی بود در زمان سناک است سناک در مراتب دیگران در مراتب نقشبندیان است - و این مدام که در مراتب مغزی را موعود به فردا است و اوست کبری را نقد وقت درین نشاء است یعنی که موعود ایشان فوق الفوق - و درین تمام فلسه و ابعاس که حاصل می شود همین فلسه است و ابعاس تمام است و کلی حقیقی فعل و صفت ذات هر یکی است نفس اولیای انبیاء اشراق و اتمام مدارج هدا و اهدایت نفس طمأنه بر کثرت مدد درین مقام است - بدانکه درین در مرتبه

و استقام عالم دعا لسان ماند -

بدانکه هر اسے اناسما را الهی بمنزله کلی است و فلاسه که پیدا از آسمان آمده اند بمنزله جزئیات اند پس هر اسم کلی مبداء تعیین نبی است از انبیاء و هر ظلال جزئی مبداء تعیین ولی انما اولیا الله و هر جزئی منسوب شود بسوسه یا بنحو این است معنی محمدی المشرب و موسوی المشرب و عیسی المشرب عند بعضی و طریق هر یک از اولیا در هر مصلوح بیان حضرت ذات طریق همان نبی است با تبعیت الالبقره قاسم و نیز در کمال اولیا و محمدی المشرب عبارت از ان و الحمد است که از راه حُب لوق و بحقیقه الحقائق می شود پس میرا در راه فوقی بحقیقه الحقائق و تدریج او نیز در حقیقه الحقائق باشد فهم من فهم

و نیز بدانکه مراتب انبیاء از کمال متابعت از جزئیات بر می آیند و کلیت می رسند و نوعی القبحیة و از مرتبه کلیت کلی کلیات که حقیقه الحقائق است نیز می رسند و نیز بدانکه ولی محمدی المشرب بکمال متابعت بر مرتبه می رسد که فوق مراتب جموع است من وجه اگر چه از اصالت بهره ندارد -

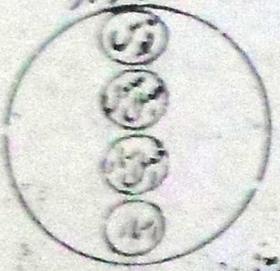
و نیز بدانکه عمل انبیاء از راه در بیان خود که اسما را الهی اند و مصلوح بخدمت تعالی می رسد و از راه اهمیت که الله مرئی آن مودت است صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و مصلوح دارند با تبعیته - بدانکه در میان تجیبت انبیاء درین مرتبه و تجیبت اولیای محمدی المشرب درین فرق بسیار است من وجه چنانچه در میان تجیبت اولیا درین مرتبه و اصالت انبیا در مراتب خود فرق است بسیار من وجه مختصر آنکه اگر چه افعال را متابعت در مرتبه

حقیقه الحقائق پیوسته که بدست می آید فوق این مرتبه است که با اصلاحتن و طاعت ابد است می آید لکن المنتهی مقبوع و المتابع تابع -

و نیز بدانکه برآمدن از اسم کلی که مرفی نبی اول است بجهت تعقیب محمدی علی صاحبها الصلوٰة و التحیة که کلیات است تحقق است اطلاع یا تحقق بر کلیات دیگر نیز از راه طریقه تعقیب محمدی ممکن است از قبیل ممول از جزئی کلی است چرا که کلیات دائره ولایت کبری که با وی تعیینات انبیا است جزئیات تعقیب محمدی است در قلب حقائق - فلا حدوس -

بیز لایت سائر اولیا تا دائره اولی است درین بدانکه اولاد با اسما و صفات در بی صفا شویته نامند است

و صفات ثانی صفات بلیدیه و دور آنه و یکس است اولاد لایت انبیا است علی انبیا و علیهم السلام بدانکه چون مسالک در امانت به مصلوح خود و مصلوحی خود بجهت صحت کلی است ازین نشانه اول ظاهر و غایب از هم هار آفاق و نفس از ظلال با اکل مصلوح پیوست پس تعلق ترقی که در حقیقت مغزی غنی و وقتی بود در تمام و تمام است بر آنند روح انبیا است در کمال در بیاریت نقشند بی این است و این دوام که لایب لایت مغزی را موعود به فردا است ولایت کبری را تقدوست درین نشانه است یقین که موعود ایشان فوق الفوق - در این تمام نفس و بقا که حاصل می شود اصیل نفس است تمام و بقا است و تعلق حقیقی فعل و صفت ذات در بیاریت نفس با طمیان همه اشراق و انعام بدانکه هئاهو الهی نفس طمینه بر کثرت صدر درین تمام است - بدانکه درین ولایت



هر چند نفس و الهیجان او حاصل شد لکن جهاد با نفس صریح باقی است.

بدانکه در ولایت علیا سیر در اہم ہیں
 است چنانچہ در ولایت کبری سیر در اہم است
 یعنی در ولایت کبری سیر مشا عظم و قدرت ارادہ
 واقع است و در ولایت علیا سیر در اہم و القید
 والمرید مشا واقع است. و دو صفت صفات را
 بدون ملحوظیت ذات با دو صفت بملفوظ صفت

دائرہ اسماء باطنی و حسی
 است کہ یکبارہ در جہاد اہم الظاہر و باطنی
 ذات اقرب اندوزین اسما ہادی تعینات
 ملائکہ مطاہر علی اندوزین دائرہ معاملہ باطنی
 و با دو آہم است و ترکیب باطنی نیز
 از ہنر است

اچ نسبت نیست بلکہ تفاوت بسیار است. بدانکہ این ولایت علیا را کہ ولایت ملائکہ
 مطاہر علی فوقیت است بر ولایت انبیاء کہ ولایت کبری است نہ فضیلت. چرا کہ صاحب ولایت
 تختانی را عوجات بر حقیقت ولایت فوقانی واقع می شود. و صاحب حقیقت ولایت علیا مجوس
 بہمان حقیقت نمایند چنانچہ در شرح مواضع مذکور است چنانچہ فضل تعریف خاک است ہر چند

غنا بر دیگر معلوم است
 پس ولایت مذکورہ را
 آنوقت است بہ فضیلت
 افضل و افضل الانیان علی بنیاد

دو تہ است این تہ
 علیا کہ تہ اولی از تعین اول
 است کہ جامع جمیع مراتب اسما
 و صفات و شیونات و
 در دید حجت و رواج و ماملت درین
 و علیہ السلام مقام ہر جہاد انہی است

دو تہ است این تہ
 علیا کہ تہ اولی از تعین اول
 است کہ جامع جمیع مراتب اسما
 و صفات و شیونات و
 در دید حجت و رواج و ماملت درین
 و علیہ السلام مقام ہر جہاد انہی است

سہ سید شہاب علی بن محمد جوہانی (المتوفی ۱۰۳۵ھ) این شرح مواضع فی علم الکلام
 در ۱۰۳۵ھ نوشت.

و انکشاف قطعات قرآنی و مشاہدات و سائے تا ویلات در نجابت.

بدانکہ نبوت مخصوص بد نبی است علی بنیاد علیہم السلام. و کمالات نبوت بالاصحاح
 نیز مخصوص بہ ایشان است اما بالیقین بعضی افراد ہست مرحوم آن سرور صلی اللہ علیہ آرزویم
 نیز ہست. و کمالات ولایات ثلاثہ نسبت بہ کمالات نبوت بمشایبہ قطره نسبت بہ اقیانوس
 و عارفی کہ درین مقام می رسد مؤمن بد بیان غیب حقیقی است و از علمای و سخن ہست از اہل
 عذرہ غالباً ہنر حکم بدین اخروی می گردد. و درین جہاد صعود و رجب و در ہبوط با کل رد بخلق
 است چرا کہ نگارنی بہ فوق نہ مانده است. و درین ہبوط عذرہ خاکی پائین تر و نفس است و اہم

بدانکہ قفاصے کہ پائین مقام واقع
 است بہ اعتبار ترقیات و منزلات و مقامات
 است. گمانکہ صاحب مقام سفلی را قوی تر باشد
 کہ صاحب مقام اعلی را نبود. چنانچہ حضرت سلح
 فائق ہست بر حضرت ابرہیم بہ اعتبار ایشان د

دائرہ کمالات مسالمت
 صاحب کمالات و ہمت بر آن د
 اخذ می کند از حضرت ذات بالاصحاح
 اگر چہ این مرتبہ از تجلیت یافتہ باشد
 می کند از ترقیات و تقوی می کند و اما
 باذن اللہ تعالی

سافق ہست من حیث المقام. کہ لاکہ لا اولیا. ایضاً بدانکہ ہر چند درین مراتب افراد
 ذات از اسما و صفات و شیونات ہست و از ہم الظاہر
 و انبیا من متعلی ہست لکن ہنوز ذات بکت بسیار رود. فافتم.
 دائرہ کمالات اولو العزم و صاحبین کمالات

دائرہ کمالات اولو العزم
 صاحب این مقام جہاد ہست
 جہاد جسمانی و تقوی در
 خلق اللہ باشد

کہاں کہین فی حد التلوین منقول ہست و درین مقام اتر ہست ذات تعالی ہمدوم کیفیت

چنانچه در کلمات نبوت قبول کیفیت بوده است. و محبت درین مقام معنی اول و محال است
و شفقت بر ضوابط است چنانچه علم است شریعت مقرر نموده اند فافهم.

دانه کلمات حقیقت
صاحبان کلمات حقیقت
در کلمات علی صاحب اسما
والسلام

چنانچه خاتم رسال صلی الله علیه و آله وسلم خاتم مرآت
در کلمات نبوت است صاحب کلمات غایت که از
افراد است باشد خاتم ولایات و کلمات و حقائق و اسرار
و مدارق نبوت صلی الله علیه و آله وسلم در درین مرتبه تکمیل است نه تلویح.

دائرة قیومیت
کلمات این دائرة نیز
تا مشی است اندازد
غایت

بدانکه اصل منصب قیومیت شبهه است از تعویض
کلمات غایت و این قبیل از موصول به کلمات غایت
منگشفت می شود بمنزله ظلال و عکوس قیومیت درین

دائرة قیومیت
ظلال اسرار و صفات
که در مقام اصلی است
است

دائرة حقیقت
که صاحب خطه دائرة
تسین در حقیقت است
تسین حقیقی

دائرة قیومیت
امار و صفات که در مقام
اصلی است اسرار است علی
بنیاد و اسرار اسلام

دائرة حقیقت
در کلمات حقیقت است
اسرار و اسرار ایشان
تسین

دائرة قیومیت
دائرة قیومیت که در مقام
اصلی است اسرار است علی
بنیاد و اسرار اسلام

دائرة قیومیت
صاحبان کلمات حقیقت
در کلمات علی صاحب اسما
والسلام

بدانکه درین مرتبه
مرتبه صوم و صفات ثنائیه
تبدلی می شود چنانچه در مرتبه
اول صور علیه است اسرار منگشفت
می گردد. فافهم.

دائرة حقیقت
فلسفه است در مرتبه حقیقت
علیه و کلمات حقیقت کلمات
الاسمین الدیارات علی
اصول و اسلام

دائرة حقیقت
در کلمات حقیقت
در کلمات حقیقت
المتفان

دائرة حقیقت
تسین حقیقی و این مرتبه
ثالث است از مرتبه
حقیقت المتفان

دائرة حقیقت
کلمه ربانی حضرت بچون درین
مرتبه تبدلی بذات من حقیقت
و کبریا حقیقتی است درین مرتبه مرکز در
تعالیم کبری چنانچه منصف است در
تعالیم حقیقتی

بدانکه منشأ
همه تعلیمات ذاتیه من نور صورت است که سجود رسا آمده و اصل همه تعلیمات ذاتیه
شده پس هرگاه علماء همه تعلیمات ذاتی باشند از سجودی دیگران چه ستوده آید فافهم
وصول به این مقام از راه تفصیل است پس که سلوک جنبه در نیایال در شکسته فافهم

بدانکه در کلام الله با وجود اجمال
تفصیل ثابت است و در صورت تمیز نمیز
کائن یعنی با وجود بساطت امر از حق و در مدار و عید
ممتاز است باقیانچه که بر آن از لوازم غیر و اجمال بدلیل نیز از همین دلیل است.

دائرة حقیقت قرآنی
که در اطلاق صورت نیز درین مرتبه
تعمیر است در کلمات حقیقت
مبدأ و حقیقت بچون در نیایال در
شکسته فافهم

رسالہ سلوک فارسی کا

اردو ترجمہ

www.mujaaddidway.com

معلیٰ ذالک

نہ پہنچا سکیں گے۔ یہاں تک کہ اللہ تعالیٰ کا
امر آجائے گا اور وہ لوگ اسی حال میں ہوں
گے

علمائے صوری کے نزدیک جو کچھ ہے اسی کو تمام علمائے شریعت و طریقت پسند
کرتے ہیں جو مرید محقق پر فائز ہوئے ہیں اور ۱۰۰ سال کی خصوصیت نہیں رکھتے ہیں۔ اسی
طرح علمائے صوری کے نزدیک تمام اولیاء (ابرار و اختیار مالہ و اقطاب و اعداء و غیر ہم)
مراد ہیں جو شرب محمدی (صلی اللہ علیہ وسلم) کے درجہ تک پہنچے ہوئے ہیں اور سو سال کی
خصوصیت نہیں رکھتے۔

واضح ہو کہ احادیث قدسی میں وارد ہے کہ:

ان فی جسد بنی آدم لمضغۃ و فی شکم بنی آدم کے جسم میں ایک گوشت کا ٹکڑا
المضغۃ قواد فی القواد ضمیر ہے اور گوشت کے ٹکڑے میں فواد ہے اور فواد
و فی الضمیر سر و فی السر خفی میں ضمیر ہے اور ضمیر میں سر ہے اور سر میں
و فی الخفی و فی الاخفی انا مخفی ہے اور مخفی میں اٹھی ہے اور اٹھی
میں ہوں۔

اور احادیث نبوی میں وارد ہوا ہے کہ:

ان فی جسد آدم لمضغۃ انا صلحت و شکم بنی آدم کے جسم میں گوشت کا ایک ٹکڑا
صلح الجسد کھلا و انا فسدت فسد ہے کہ اگر وہ صحیح ہو تو سارا جسم صحیح رہتا ہے اور
الجسد کھلا و اھی القلب اگر وہ فاسد ہو تو سارا جسم فاسد ہو جاتا ہے
آگاہ ہو جاؤ کہ قلب ہے۔

یہ حدیث صریحاً اس پر دلالت کرتی ہے کہ عالم اجساد میں قلب وہی مضغ ہے جو

حقیقت جاسوسی مظہر ہے۔ یہ تو اکثر کے نزدیک مراد ہے۔ لیکن بعض کے نزدیک اس سے
اشارہ قلب بد ذر یعنی اتم الدماغ کی طرف ہے جو کہ سر میں ہے۔

تم جان لو کہ اللہ تعالیٰ کی طرف پہنچانے والے طریقوں کی تعداد مخلوقات کے
سانسوں کی تعداد کے برابر ہے۔ مجملہ ان کے جو طریقہ سب سے زیادہ قریب اور سہل ہے
وہ اجتماع سنت سنیہ (علی صاحبہا الصلوٰۃ و الخیر) اور بدعت ناپسندیدہ سے اجتناب کی وجہ سے
تقشید یہ کا طریقہ علیہ ہے۔ کیونکہ یہی حضرات ہیں جنہوں نے نہایت کوبدایت میں داخل
کر دیا ہے۔ اور ان کے حضور ذات اور آگاہی نے دوام پیدا کیا ہے۔ ہاں اس طریق میں
جو صحابہ کرام علیہم الرضوان کا معمول ہے فیض رسانی اور استفادہ انکا اسی ہے۔ اور شیخ مقتدا
کی صحبت و محبت، آداب کی بہت رعایت، اور اذکار و اشغال صرف مددگار اور معاون ہیں
ورنہ اس طریق پر۔ یا ضمت مفید ہے وہ صرف سنت سنیہ کا اجتماع ہے۔

واضح ہو کہ پہلے تو یاد کر دے۔ اس سے مراد ہے لطائف غیب کے عمل میں اسم
ذات کا اس طور پر تکرار کرنا کہ پہلے زبان کو تالو سے چپکائے اور پوری ہمت کو قلب صوری
کی طرف متوجہ کرے جو کہ بائیں پہلو میں واقع ہے اور اللہ کا مبارک لفظ جو کہ اسم ذات ہے
دل میں خیال کے طور پر تکرارے اور زبان دل سے یہ عظیم لفظ کہے بغیر اس کے کہ دل کی
صورت کا خیال کرے۔ سانس کو بند نہ کرے بلکہ سانس اپنے طور پر لیتا رہے۔ عظیم نام سے
ذات بچوں و بے بچوں (بے مثل ذات) کا ملاحظہ کر سکتا ہے۔ کسی صفت کا لحاظ نہ کرے
تاکہ ذات کی بلندی سے صفات کی پستی کی طرف تنزیل نہ ہو اور تنزیل ذاتی سے تنزیل معنائی کی
طرف مائل نہ ہو۔ جب قلب کے اس ذکر میں ملکہ حاصل ہو جائے اور یا حق دل میں ساکن
کی صفت ذاتیہ ہو جائے یعنی جس طرح قوت سامعہ کے لیے سننا اور قوت باصرہ کے لیے
دیکھنا جدا نہ ہونے والی چیز کی طرح ہے اسی طرح دل کے لیے یا حق لازم ہو جائے۔ پھر

نہ بچا سکیں گے۔ یہاں تک کہ اللہ تعالیٰ کا
امر آجائے گا اور وہ لوگ اسی حال میں ہوں
گے

علمی صورتی کے نزدیک جو کچھ ہے اسی کو تمام علمائے شریعت و طریقت پسند
کرتے ہیں جو مروجہ عقیدت پر قائم ہوتے ہیں اور ۱۰۰ سال کی خصوصیت نہیں رکھتے ہیں۔ اسی
طرح علمائے صحیحی کے نزدیک تمام اولیاء (اور اولیاء خدا) اور اولیاء انقلاب (اصوات وغیرہم) ^{میں}
مراہ ہیں جو شرب محمدی (صلی اللہ علیہ وسلم) کے وجود تک پہنچے گئے ہیں اور ۱۰۰ سال کی
خصوصیت نہیں رکھتے۔

دانشجو کہ امامیہ عقیدے میں وارد ہے کہ:

ان فی جسد بنی آدم لمضغۃ و فی بطنہ فی آدم کے جسم میں ایک گوشت کا ٹکڑا
المضغۃ قوالد و فی الفواد ضمیر ہے اور گوشت کے ٹکڑے میں قوالد ہے اور قوالد
و فی الضمیر سر و فی السر خفی ضمیر ہے اور ضمیر سر ہے اور سر میں
و فی الخفی الخفی و فی الاخفی انا خفی ہے اور خفی میں اخی ہے اور اخی
میں ہوں۔

اور امامیہ عقیدے میں وارد ہے کہ:

ان فی جسد آدم المضغۃ انا صلحت و بطنہ فی آدم کے جسم میں گوشت کا ایک ٹکڑا
صلح الجسد کلھا و انا فسدت فسد ہے کہ اگر کچھ ہو تو سارا جسم کچھ رہتا ہے اور
الجسد کلھا الا وہی القلب اگر وہ فاسد ہو تو سارا جسم فاسد ہو جاتا ہے
آگاہ ہو گا کہ قلب ہے۔

یہ حدیث مراد اس پر دلالت کرتی ہے کہ عالم اسرار میں قلب وہی مفقود ہے جو

حقیقت جاسوسی مظہر ہے۔ یہ قوا کٹر کے نزدیک مراد ہے۔ جس میں عقل کے نزدیک اس سے
اشارہ قلب مدعا یعنی اتم الدماغ کی طرف ہے جو کہ نہیں ہے۔

تم جان لو کہ اللہ تعالیٰ کی طرف پہنچانے والے طریقوں کی تعداد مخلوقات کے
مناہوں کی تعداد کے برابر ہے۔ لہذا ان کے جو طریقہ سب سے زیادہ قریب اور سب سے
وہاں تیار سنت سنیہ (علی صاحبہ الصلوٰۃ و الخیر) اور دعوتِ نبویہ سے اعتقاد کی صورت سے
تفہیم یہ کہ طریقہ طیبہ ہے۔ کیونکہ یہی حضرات ہیں جنہوں نے نہایت کورابت میں داخل
کر دیا ہے۔ اور ان کے حضور ذات اور آگاہی نے وہاں پیدا کیا ہے۔ ہاں اس طریق میں
جو صحابہ کرام علیہم السلام کا حصول ہے فیضِ ربانی اور استفادہ انکساری ہے۔ اور شیخ مستاد
کی صحبت و محبت، آداب کی بہت رعایت، اور ان کا ذکر و اشغال صرف مدعا اور سوانح ہیں
اور نہ اس طریق پر۔ یا منت سنیہ ہے اور صرف سنت سنیہ کا اتارا ہے۔

دانشجو کہ پہلے تو یہ یاد کر لے۔ اس سے مراد ہے لظاہر کے عمل میں اس
ذات کا اس طور پر تکرار کرنا کہ پہلے زمان کو تار سے چپکائے اور پوری ہمت و قلب سوزی
کی طرف توجہ کرے جو کہ یا نہیں پہلو میں داخل ہے اور اللہ کا مبارک لفظ جو کہ اسم ذات ہے
دل میں خیال کے طور پر گزرا ہے اور زمانِ دل سے یہ عقیم لفظ کے بغیر اس کے کہ دل کی
صورت کا خیال کرے۔ ^{بے شکل} کی تندر کرے بلکہ سانس ایسے طور پر لیتا رہے۔ عقیم نام سے
ذات بچوان ایسے بچکان (بے شکل ذات) کا ملاحظہ کر سکتا ہے۔ کسی صفت کا لفظ نہ کرے
تا کہ ذات کی بلندی سے صفات کی باطن کی طرف متزلزل نہ ہو اور متزلزل ہونے سے متزلزل کی
طرف داخل نہ ہو۔ جب قلب کے اس ذکر میں ملکہ حاصل ہو جائے اور باطنِ دل میں مبارک
کی صفت ذاتیہ ہو جائے یعنی جس طرح قوتِ سانس کے لیے سزا اور قوتِ باہرہ کے لیے
دیکھا جاتا ہے وہی ذاتی چیز کی طرح ہے اسی طرح دل کے لیے باطنِ دل لازم ہو جائے۔ پھر

مذکورہ طریقہ کے مطابق گل روح کی طرف متوجہ ہو جو دائیں پستان کے نیچے اور دل کے آنے سے پہلے ہے اور اسم ذات کا تکرار روح کی زبان سے کرے یہاں تک کہ یہ ذکر بھی دو نام حاصل کرے اور صفت ذاتیہ بن جائے۔ پھر مقام سز کی طرف مذکورہ طریقہ کے مطابق متوجہ ہو جو کدل سے سینہ کی طرف چار انگلی کے فاصلہ پر ہے اور ذکر کرے۔ پھر مقام غلگی کی طرف متوجہ ہو کر ذکر کرے جو گل روح سے سینہ کی طرف چار انگلی کے فاصلے پر ہے پھر مقام انگی کی طرف متوجہ ہو کر اسم ذات کا ذکر کرے جو کہ سینہ کے وسط میں ہے پھر بارغ کی طرف جو کہ نفس و حواس کا گل ہے متوجہ ہو کر ذکر کرے پھر سلطان اللہ کریم میں مشغول ہو۔ سلطان اللہ کریم سے مراد یہ ہے کہ سانس کو لمبا کھینچے اور سانس لمبا کھینچنے میں ذکر کو اس تمام مذکورہ عمل میں ملاحظہ کرے تاکہ یہ ذکر تمام بدن میں جاری ہو جائے بلکہ خارج میں بھی جاری ہو جائے اور صفت ذاتیہ بن جائے اور اس کو یادداشت ایسی بھی کہتے ہیں۔

دانش ہو کہ لطیف قلب میں ذکر جاری ہونے کے بعد غلگی و اثبات بھی کہنا چاہیے اس طریقہ سے کہ سانس ناف سے اٹھائے اور لا کی الف کو سز تک پہنچائے اور لا کی ہا کو دائیں سوز سے پر اور لا اللہ کی با کدل پر پہنچائے اور طاق عدد میں ۷ کی تعداد تک یا اس سے زیادہ کرے۔ ایک دم کے لیکن طاق ہو جفت نہ ہو۔ اس لیے اس کو توقف عددی کہتے ہیں۔

دانش ہو کہ عالم کبیر سے تمام سکونات مراد ہیں خواہ وہ عالم امر سے ہو یا عالم خلق سے ہو۔ پانچ تو عالم خلق سے ہیں یہ نفس اور چاروں عناصر ہیں اور پانچ عالم امر سے ہیں۔ یہ قلب کھن روح کھن سز کھن غلگی کھن اور انگی کھن ہیں جس طرح عناصر کے اصول عالم خلق میں ہیں اسی طرح لطائف غیب کے اصول عرش کے اوپر عالم امر میں ہیں اور عرش عالم خلق کا منجی ہے اور اس کے اوپر قلب کا مقام ہے اور اس کے اوپر روح کا اسی طرح باقی کو قیاس کریں۔

عالم صغیر سے مراد انسان ہے جو ۱۰ اجزاء سے مرکب ہے اس لیے کہ قلب کو درست کرنے کے بعد لطائف غیب میں سے ہر لطیفہ کے کچھ حصہ کو ان عناصر جسمانی کے اجزاء کے ساتھ ایک جہت عطا کر کے عرش کے اوپر سے نیچے لائے اور اس مجموعہ میں جمع کیا یہاں تک کہ وہ صفت و ہدائی ترتیب پاگئی جو کہ ایک جامع نسخہ اور کتاب کائنات میں بحوالہ فاتحہ الکتاب کے ہے۔

دانش ہو کہ وہ لطائف غیب جو عالم امر سے تعلق رکھتے ہیں وہ نہ تو جسم میں داخل ہیں اور نہ خارج ہیں اور نہ متصل اور نہ منقطع ہیں بلکہ تمام جسم اور اس کے حلقہات کے لیے صحن و مددگار ہیں۔ لیکن چونکہ جسم کے بعد اجزاء کی مظہریت دوسرے اجزاء سے زیادہ ہے اور ان کی مظہریت میں تفاوت بھی سالکوں کی استعداد کے لحاظ سے ہے اس لیے بعضوں نے سالکوں کی سہولت کے لیے دائیں پستان کے نیچے روح کا مقام قرار دیا جو بائیں پستان کے نیچے مقام قلب کے مقابل ہے اسی طرح سالکوں کی رعایت کے لیے سز کا مقام قلب کے مقام سے چار انگلی کے فاصلہ پر قرار دیا کیونکہ اسرار کو قلب کے ساتھ پوری مناسبت ہے۔ اور اس کے مقابل مقام روح سے سینہ کی طرف چار انگلی کے فاصلہ پر مقام انگی مقرر کیا۔ اور مقام غلگی سینہ میں مقرر کیا جو کہ کثر الرحمن (رحمن کا خزانہ) ہے اور بعض سالکوں نے خود اپنی استعداد کے تفاوت کے مطابق سز کا مقام سینہ میں مقرر کیا ہے اور بزرگوں کے اس قول کو دلیل بنایا کہ صدور الابرار کوز الاسرار (یعنی ابرار کے سینے اسرار کے خزانے ہیں) اور غلگی کو پیشانی میں اور انگی کو سر کے درمیانی حصہ میں مقرر کیا اور نفس کا مقام ناف کے نیچے مقرر کیا۔ اور اس حدیث کو دلیل بنایا کہ احدی عدد ذک تقسک اتقی بین جنک (تمہارا سب سے بڑا دشمن تمہارا نفس ہے جو کہ تمہارے دونوں پہلوؤں کے درمیان ہے) اور سابقہ طریقے میں نفس کا مقام سر میں ہے اس لیے کہ صدیقین کے سروں سے آخری حجر

مذکورہ طریقہ کے مطابق گل روح کی طرف متوجہ ہو جو دائیں پستان کے نیچے اور دل کے آنے سامنے ہے اور اسم ذات کا تکرار روح کی زبان سے کرے یہاں تک کہ یہ ذکر بھی دو نام حاصل کر لے اور صفت ذاتیہ بن جائے۔ پھر مقام ستر کی طرف مذکورہ طریقہ کے مطابق متوجہ ہو جو کہ دل سے سینہ کی طرف چار انگلی کے فاصلہ پر ہے اور ذکر کرے۔ پھر مقام خفی کی طرف متوجہ ہو کر ذکر کرے جو گل روح سے سینہ کی طرف چار انگلی کے فاصلے پر ہے پھر مقام انہی کی طرف متوجہ ہو کر اسم ذات کا ذکر کرے جو کہ سینہ کے وسط میں ہے پھر مانع کی طرف جو کہ نفس و حواس کا محل ہے متوجہ ہو کر ذکر کرے پھر سلطان الذکر میں مشغول ہو۔ سلطان الذکر سے مراد یہ ہے کہ سانس کو لمبا کھینچے اور سانس لمبا کھینچنے میں ذکر کو ذراں تمام مذکورہ محل میں ملاحظہ کرے تاکہ یہ ذکر تمام بدن میں جاری ہو جائے بلکہ خارج میں بھی نمایاں ہو جائے اور صفت ذاتی بن جائے اور اس کو یادداشت اسی بھی کہتے ہیں۔

واضح ہو کہ لطیفہ قلب میں ذکر جاری ہونے کے بعد نفی و اثبات بھی کہنا چاہیے اس طریقہ سے کہ سانس ناف سے اٹھائے اور لا کی الف کو ستر تک پہنچائے اور الہ کی ہا کو دائیں موٹہ سے پر اور اللہ کی ہا کو دل پر پہنچائے اور طاق عدد میں ۲۷ کی تعداد تک یا اس سے زائد کرے۔ ایک دم کہے لیکن طاق ہو جنت نہ ہو۔ اس لیے اس کو وقف عددی کہتے ہیں۔

واضح ہو کہ عالم کبیر سے تمام ملکوتات مراد ہیں خواہ وہ عالم امر سے ہو یا عالم خلق سے ہو۔ پانچ تو عالم خلق سے ہیں یہ نفس اور چاروں عناصر ہیں اور پانچ عالم امر سے ہیں۔ یہ قلب گل، روح گل، ستر گل، خفی گل اور انہی گل ہیں جس طرح عناصر کے اصول عالم خلق میں ہیں اسی طرح لطائف خمسہ کے اصول عرش کے اوپر عالم امر میں ہیں اور عرش، عالم خلق کا منتهی ہے اور اس کے اوپر قلب کا مقام ہے اور اس کے اوپر روح کا اسی طرح باقی کو قیاس کر لو۔

عالم صغیر سے مراد انسان ہے جو ۱۱۰ اجزاء سے مرکب ہے اس لیے کہ قالب کو درست کرنے کے بعد لطائف خمسہ میں سے ہر لطیفہ کے کچھ حصہ کو ان عناصر جسمانی کے اجزاء کے ساتھ ایک محبت عطا کر کے عرش کے اوپر سے نیچے لائے اور اس مجموعہ میں جمع کیا یہاں تک کہ وہ ہیئت وجدانی ترتیب پاگئی جو کہ ایک جامع نسخہ اور کتاب کائنات میں بخولہ فاتحہ الکتاب کے ہے۔

واضح ہو کہ وہ لطائف خمسہ جو عالم امر سے تعلق رکھتے ہیں وہ نہ تو جسم میں داخل ہیں اور نہ خارج ہیں اور نہ متصل اور نہ منفصل ہیں بلکہ تمام جسم اور اس کے محصلات کے لیے معین و مددگار ہیں۔ لیکن چونکہ جسم کے بعد اجزاء کی مظہریت دوسرے اجزاء سے زیادہ ہے اور ان کی مظہریت میں تفاوت بھی سالکوں کی استعداد کے لحاظ سے ہے اس لیے بعضوں نے سالکوں کی سہولت کے لیے دائیں پستان کے نیچے روح کا مقام قرار دیا جو بائیں پستان کے نیچے مقام قلب کے مقابل ہے اسی طرح سالکوں کی رعایت کے لیے ستر کا مقام قلب کے مقام سے چار انگلی کے فاصلہ پر قرار دیا کیونکہ اسرار کو قلوب کے ساتھ پوری مناسبت ہے۔ اور اس کے مقابل مقام روح سے سینہ کی طرف چار انگلی کے فاصلہ پر مقام انہی مقرر کیا۔ اور مقام انہی سینہ میں مقرر کیا جو کہ کنز الرحمن (رحمن کا خزانہ) ہے اور بعض سالکوں نے خود اپنی استعداد کے تفاوت کے مطابق ستر کا مقام سینہ میں مقرر کیا ہے اور بزرگوں کے اس قول کو دلیل بنایا کہ صدور الابرار کنوز الاسرار (یعنی ابرار کے سینے اسرار کے خزانے ہیں) اور خفی کو پیشانی میں اور انہی کو سر کے درمیانی حصہ میں مقرر کیا اور نفس کا مقام ناف کے نیچے مقرر کیا۔ اور اس حدیث کو دلیل بنایا کہ اعدی عدد ذک نفسک اتی بین جبک (تمہارا سب سے بڑا دشمن تمہارا نفس ہے جو کہ تمہارے دونوں پہلوؤں کے درمیان ہے) اور سابقہ طریقے میں نفس کا مقام سر میں ہے اس لیے کہ صدیقین کے سروں سے آخری چیز

جو نکلتی ہے وہ حب جاہ ہے۔ اس لیے حب جاہ کی محبت جو کہ نفس کی صفت ذاتیہ ہے سر میں ہوتی ہے تو اغلب یہ ہے کہ اس کا موصوف (یعنی نفس) کا مقام بھی اسی جگہ میں یعنی سر میں ہو پس غور کرو۔

بعض حضرات نے خفی کا مقام سواد اعظم یعنی آنکھ کی تپلی کے منشاء کو مقرر کیا ہے اور مقام انھی پیچھے کی طرف یعنی ام الدماغ کے پیچھے مقرر کیا ہے اور بعض حضرات نے ان لطائف کی کوئی جگہ متعین نہیں کی ہے۔ وہ کہتے ہیں کہ یہ لطائف با مکانی اور بے مکانی ہیں یعنی مکان کو مکان سے جس قسم کی معیت حاصل ہے اس قسم کی معیت نہیں ہے بلکہ اس معنی میں ہے کہ یہ بے کم و بے کیف ہے۔

واضح ہو کہ لطیفہ قلب کی اصل، حق کے فعل و بھگوین کی تخلیق ہے یعنی اس کے افعال کو صرف حق کی طرف منسوب پاتا ہے اور علم وجدانی کے ذریعے معلوم کرتا ہے کہ اللہ کے سوا کوئی قائل نہیں اس جگہ فناء قلب کا ظہور ہوتا ہے اور اس کی علامت یہ ہے کہ غیر حق کے ساتھ علمی یا محبت کا تعلق باقی نہ رہے یعنی ماسوی اللہ اس کے دل سے اس طرح فراموش ہو جائے کہ تکلف کے ساتھ زندگی بھر بھی ماسوی اللہ کا خیال دل میں لانا چاہے تو نہ لاسکے جس طرح اشیاء کا علم اس سے زائل ہو گیا ہے تو اشیاء کی محبت بدرجہ اولیٰ زائل ہو گئی ہوگی۔ نور قلب کا رنگ زرد مقرر کیا ہے۔ جب سالک فناء قلب تک پہنچ جاتا ہے تو اولیاء اللہ میں داخل ہو جاتا ہے۔ اور یہ لطیفہ حضرت آدم (علیٰ علیہ السلام) کے زیر قدم ہے۔ اس لیے جو شخص آدمی المشراب ہے وہ اسی لطیفہ کی راہ سے داخل سخن ہوگا۔

نیز جاننا چاہیے کہ لطیفہ روح کی اصل، حق کے وہ صفات ثبوتیہ ہیں جو کہ فعل کے مرتبے سے ایک قدم حق تعالیٰ کے زیادہ قریب ہے۔

لطیفہ روح کے فناء کے حصول کے بعد سالک تمام صفات ثبوتیہ کو حق کی طرف

منسوب پائے گا اور علم وجدانی کے ذریعے معلوم کرے گا کہ نہ کوئی زندہ ہے اور نہ کوئی عالم ہے اور نہ کوئی ارادہ کرنے والا ہے۔ بجز اللہ تعالیٰ کے اور اس لطیفہ کے نور کا رنگ سرخ مقرر کیا ہے۔ اور اس لطیفہ کی ولایت حضرت ابرہیم علیہ السلام کے زیر قدم ہے۔ جو شخص ابراہیمی المشراب ہے وہ اسی لطیفہ کی راہ سے حق سبحانہ کی طرف پہنچے گا اور اس مشرب والے کی استعداد ہجگانہ ولایت سے دو (۲) درجہ ہے، بجز اس کے کہ کسی کا غلبہ ہو۔

نیز جاننا چاہیے کہ لطیفہ سر کی اصل صفات سلبیہ ہیں جو صفات ثبوتیہ کے مرتبے سے ایک قدم حق تعالیٰ کے زیادہ قریب ہے اس لطیفہ کے فنا کے حصول کے بعد صفات سلبیہ حق کی طرف منسوب ہوتے ہیں اور سالک علم وجدانی کے ذریعے پاتا ہے کہ ہوا السذی لیس کمثله شمش (وہ ذات ایسی ہے کہ اس کی مثل کوئی چیز نہیں ہے) اور اس لطیفہ کے نور کا رنگ سفید مقرر کیا ہے۔ اور اس لطیفہ کی ولایت حضرت موسیٰ علیہ السلام کے زیر قدم ہے اور اس لطیفہ کا حامل ولایت ہجگانہ میں سے تین کو طے کر لیتا ہے، بجز اس کے کوئی غالب ہو۔

نیز جاننا چاہیے کہ لطیفہ خفی کی اصل شیونات ذاتیہ ہیں کہ ذات سے ایک قدم زیادہ قریب ہے اور اس لطیفہ کا نور سیاہ مقرر کیا ہے اور اس لطیفہ کی ولایت حضرت عیسیٰ علیہ السلام کے زیر قدم ہے۔ جو شخص کہ عیسوی المشراب ہے وہ قدس کی طرف راہ اسی لطیفہ سے پائے گا اس ولایت کا حامل ولایت ہجگانہ میں سے چار درجہ کا حامل ہوگا، بجز اس کے کہ کوئی غالب آجائے۔ اور حضرت جمال سے اس کو پوری مناسبت ہوگی۔

نیز جاننا چاہیے کہ لطیفہ انھی کی اصل وہ مرتبہ ہے جو مرتبہ تنزیہی اور احدیت بجز د کے درمیان برزخ (حجاب) کی طرح ہے۔ اور اس لطیفہ کا فنا اسی مرتبہ مقدسہ کی تخلیق سے مربوط ہے اور اس لطیفہ کے نور کا سبز رنگ مقرر کیا ہے اور اس لطیفہ کی ولایت حضرت خاتم رسل علیہ وسلم الصلوٰۃ والسلام کے زیر قدم ہے۔ اور اس مشرب کے حامل کو بالذات

ولایت کے پانچوں قسم کے حصول کی استعداد ہے، جاننا چاہیے کہ حضرت شیخ (یعنی حضرت مجدد الف ثانیؒ) سے منقول ہے کہ غلص (یعنی بندھیرنے) کے وقت صبح کی نماز ادا کرنا نئے انہی کا شہدیت ہے۔ نیز تمہیں معلوم ہو کہ ان پانچوں لطائف جزئی کو لطائف کلی تک پہنچانا اور لطائف کلیہ کے ساتھ مسٹی کے یادداشت کی طرف متوجہ ہو جاؤ یعنی اسم اللہ کے مسٹی کی طرف بے کیف، اور لفظ و معنی کے واسطے کے بغیر متوجہ ہو جاؤ تا کہ مسٹی کا حضور اور مسٹی کا نور و شہود میسر ہو۔

نیز جاننا چاہیے کہ جو کچھ یہاں مکشوف و مشہود ہوتا ہے حقیقت میں اسائے الہی کا ظن (سایہ) ہے اور اس ظن کی کوئی انتہا نہیں ہے۔ اکثر سالک، ظن کو اصل سمجھ کر اسی کی عبادت کرنے لگتے ہیں۔ (اللہ تعالیٰ ہمیں اس سے پناہ میں رکھے)

نیز جاننا چاہیے کہ تزکیہ کے بعد نفس کا نور بے رنگ اور بے کیف ہے پس سمجھو نیز جاننا چاہیے کہ ولایت کبریٰ جو تین دائروں اور ایک قوس کو شامل ہے۔ لطائف خمسہ کلیہ کا عروج اس ولایت کبریٰ کے تین دائروں میں سے پہلے دائرے تک ہوگا۔ جب انسان اس سے ترقی کرتا ہے تو معاملہ نفس سے پڑے گا۔ اور فنائے اتم، بقائے اکمل، اطمینان نفس، انشراح صدر، اسلام حقیقی اور مدارج رضا تک ترقی واقع ہوگی اور جب اس مقام سے بھی ترقی واقع ہوگی تو معاملہ عنصر ناری، عنصر ہوائی اور عنصر آبی سے پڑے گا۔ اور جب اس مقام سے بھی ترقی واقع ہوگی تو اجزائے ارضی سے معاملہ پڑے گا۔ جو کمال نبوت میں ہے۔ اور جب اس مقام سے بھی ترقی واقع ہوگی۔ تو ہیئت وجدانی سے جو حقیقت میں کعبہ ہے معاملہ پڑے گا۔ ۱۔ جب اس مقام سے بھی ترقی واقع ہوگی تو رسالت، عارفیت، محبوبیت و خاتمیت اور حقیقت قرآنی اور حقیقت نماز اور موجودیت صرفہ اور ذات نحت میں سیر واقع ہوگی گوا خرمی دونوں میں وہ نظری ہو۔

نیز واضح ہو کہ جو کچھ لکھا گیا وہ قرب ولایت کے متعلق ہے ورنہ قرب نبوت میں جو کہ قریب ترین راستہ ہے۔ ماسوی اللہ کا نسیان، افعال کا سلب، صفات کی لٹی وغیرہ حاصل ہے۔ وہ ماسوی کو دیکھتا ہے اور جانتا ہے اور اس کی محبت کو دل میں جگہ نہیں دیتا۔ صفات و افعال کو اپنے اندر عاریت سمجھتا ہے اور عاریتی امانت کو امانتوں کے مالک تک پہنچاتا ہے تا کہ صحیح فنا حاصل ہو۔ پھر عاریتی امانتوں کا لباس پہن کر عناصر کے ساتھ عدل میں اور ذات الہی کی عبدیت میں ٹھیک ٹھیک طور پر مشغول ہوتا ہے اور اللہ تعالیٰ کا بول بالا کرنے اور اللہ کی مخلوق پر شفقت اور اللہ تعالیٰ کی طرف دعوت اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اتباع کو اختیار کرتا ہے۔

فائدہ:- چاہیے کہ لا الہ کہنے میں تمام لطائف انفسی و آفاقی، اور تمام اصول لطائف (جو اسائے الہی ظلال ہیں) اور تمام اصول کے اصول (جو کہ صفات سلبی و شیونی ہیں) تمام شیونات ذاتی، تمام اعتبارات ذاتی، تمام ہیئت وجدانی اور تمام حقائق کو لا کے تحت لائے اور لا اللہ کہتے ہوئے احدیت مجرذہ بلکہ ذات نحت کی طرف توجہ کرے جو کہ تجرذہ ہے اور تجرذات سے تجرذ بھی وہاں معطل ہے اور محمد رسول اللہ کہتے ہوئے عبدیت و بندگی اور متابعت و سرانگندگی کی چادر کو عناصر میں اعتدال کی رعایت رکھتے ہوئے اپنے کاندھے پر ڈالے کہ یہ راہ قرب نبوت کی قریب ترین راہ ہے۔ پس سمجھو۔

اس راہ میں شرح محمدی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام کی بیرونی کے سوا کوئی ریاضت نہیں ہے اور کامل و مکمل مرشد اور معنوی دوستوں کی صحبت اور اللہ تعالیٰ کی رضامندی کے لیے اخلاص کے ساتھ اعلائے کلمۃ اللہ کے علاوہ نہ تو کوئی دوا ہے اور نہ کوئی شفا ہے یہ وہی راہ ہے کہ تابعین اور تبع تابعین کے بعد پوشیدہ ہونے لگی تھی۔ جو ایک ہزار سال گزرنے کے بعد ظہور میں آئی۔ خوشخبری ہے ان لوگوں کے لیے جنہوں نے اس راہ کو پایا اور جنہوں نے

اس کی طرف رہنمائی کی۔

نیز جاننا چاہیے کہ جو فنا قرب نبوت میں ہے وہ الگ ہے۔ اور جو فنا ولایت کبریٰ میں ہے وہ جدا ہے اور جو فنا لطائف خمسہ (پانچوں لطائف) میں ہے وہ الگ ہے۔ پس سمجھو۔

تم جانو کہ اب سیر کی تفصیل دائرے کے طریقہ پر جو کہ آسانی سے سمجھ میں آجائے گی بیان کی جاتی ہے پس سمجھو:

عالم کبیر یعنی کائنات

اصل اہلی

اصل خفی

اصل سز

اصل روح

اصل قلب

عرش اعظم

عنصر ناری

عنصر ہوائی

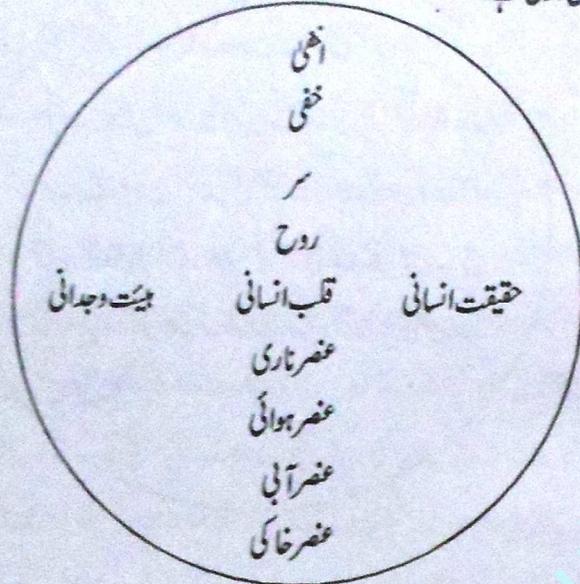
عنصر آبی

عنصر خاکی

موالید ثلاثہ

عالم صغیر یعنی انسان

یہ وہ ہیئت وجدانی ہے کہ عالم خلق اور عالم امر کے دس اجزاء کی ترکیب سے حاصل ہوئی ہے۔



جاننا چاہیے کہ انسان صورت کے اعتبار سے دس امور کا حامل جزئی ہے لیکن فروع کو اصول کی طرف لوٹا دینے کے بعد وہ اصول و فروع کا جامع اور کلیات و جزئیات کو حاوی ہے اور جزء ارغشی کے فوائد اور ہیئت وجدانی کے مدارج کے ساتھ ممتاز ہے۔

جاننا چاہیے کہ بعض اولیائے دونوں دائروں کو اور زیادہ وسیع بنایا ہے۔ چنانچہ عقل کل، عقل جزو، نفس کل، نفس جزو، ہیولائے کل، ہیولائے جزو، طبیعت کلیہ، طبیعت جزئیہ، صورت کلیہ، صورت جزئیہ، فعل مطلق، فعل مقید، مرتبہ سعادت کلیہ و جزئیہ، مرتبہ جامعیت کلیہ جزئیہ کو بھی داخل کیا ہے۔

اس کا کلی عالم کبیر میں ہے اور اس کا جزئی انسان میں خلقت کے اعتبار سے ہے اور انسان اکمل میں اجمیعیت فرد افراد اور مجموعی طور پر ہے اور وحدانیت عظمیٰ اور وحدت

کبریٰ کے ساتھ ہے پس سمجھو۔ اور اس مقام میں ذکر خفی کا دوام، ذکر و ذکر کا مذکور میں فنا، مراقبات و مشاہدات کی کثرت، فرائض و سنن موکدہ پر اکتفا اقطاب و انحراف کا مقام ہے۔

دائرہ ولایت صغریٰ

اس دائرہ میں اسمائے واجبی کے ظلال ہیں اور لطائف خمسہ کے وصول، اصول کی حقیقت ہے۔ توحید و وجودی، توحید شہودی، سماع و وجد وغیرہ اسی جگہ میں ہیں۔ یہی تمام اولیاء یہاں تک کہ خلفائے اربعہ کے مبادی تعینات کے ظلال ہیں۔

جاننا چاہیے کہ یہی اسمائے مبادی تعینات اولیاء کا ظلال ہے جس طرح ذوات اسمائے واجبی انبیاء (علیٰ نبی و علیہم الصلوٰۃ والسلام) کے مبادی تعینات ہے۔ جاننا چاہیے کہ عالم اور عالمیان سے حق تعالیٰ کا غنا ذاتی ہے کہ ان اللہ لغنی عن العالمین (بیشک اللہ عالمین سے بے نیاز ہے) اس غنائے ذاتی کے باوجود اس کے لیے ایسی صفات ثابت ہیں جو بڑا اتہا اور مظلما لہا فیوض کائنات کا واسطہ ہیں اس لیے کہ اگر اسمائے صفات نہ ہوتے تو کائنات پر عدم سے وجود میں نہ آتی۔ اور آنا فاناً کا افاضہ اور استفاضہ ان ہی (اسمائے صفات) کے توسط سے ہے پس وجود و ظہور اور لوازم وجود ظہور ان ہی کے سبب سے ہے اور افاضہ و استفاضہ کلیہ کا واسطہ وقت کا قیوم الزمان ہے اور تمام اولیاء کا جزئیہ عالم اور عالمیان کے لطم و انتظام کا مدار ہے۔

جاننا چاہیے کہ اسمائے الہی میں سے ہر اسم الہی کے ہے اور جو ظلال کہیں سے پیدا ہوتے ہیں انہوں نے جزیات کے ہیں۔ پس ہر اسم الہی کسی نبی کا مہدائین ہے اور ہر ظلال جزیئی کسی ولی کا مہدائین ہے اور ہر جزیئی اپنے کلی کی طرف منسوب ہوتی ہے۔ بعض کے نزدیک محمدی المشرّب، موسوی المشرّب، مسوی المشرّب کے یہی معنی ہیں۔ اور حضرت ذات تک پہنچنے میں ہر ولی کا طریقہ وہی نبی کے اجراع کا طریقہ ہے۔ پھر اس کے کہ کوئی مجبوری ہو۔

اور اولیائے کاملین کے نزدیک محمدی المشرّب سے مراد وہ جو امر و نہی کے حقیقت الحقائق تک اس کی رسائی محبت کی راہ سے ہوتی ہے پس اس کی سیر اور ہر میں حقیقت الحقائق تک اور اس کا نزول بھی حقیقت الحقائق میں ہوتا ہے۔ سمجھنے والے سمجھتے ہیں۔

نیز جاننا چاہیے کہ انبیاء کی پیروی کرنے والے کمال اجراع سے ذریعہ جزیت سے نکل آتے ہیں اور کلیت تک پہنچ جاتے ہیں اگرچہ جمعا ہو اور مرتبہ کلیت سے نکل نکلیت یعنی حقیقت الحقائق تک بھی پہنچ جاتے ہیں۔

نیز جاننا چاہیے کہ محمدی المشرّب ولی کمال اجراع کی وجہ سے ایسے مرتبہ تک پہنچ جاتا ہے جو کہ بعض اعتبار سے متبوعات سے اوپر ہے اگرچہ اصالت سے اس کا کوئی حصہ نہیں ہوتا ہے۔

نیز جاننا چاہیے کہ تمام انبیاء کو اللہ تعالیٰ تک رسائی اپنے مرتبوں یعنی اسماء الہی کی راہ سے حاصل ہوتی ہے۔ اور اسم الجمع کی راہ سے کہ اللہ تعالیٰ آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم کا مرتب ہے تابع کے طور پر پہنچتے ہیں۔ جاننا چاہیے کہ اس مرتبہ میں انبیاء کی جمعیت اور محمدی المشرّب اولیا کی جمعیت کے درمیان بعض اعتبار سے بہت زیادہ فرق ہے جس طرح اس مرتبہ میں اولیا کی جمعیت، اور انبیاء کی اصالت کے درمیان کے درمیان بعض اعتبار سے ہے۔

کبریٰ کے ساتھ ہے بلکہ۔ اور اس مقام میں ذکر لگنی کا وہ نام مذکور ہوا کہ کلمہ کار میں ذکر
 اور اسے وہ مشابہت کی کلمات، قرآن میں وہی سو کلمہ پر اکتفا لفظ و الفاظ کا مقام

دائرہ ولایت صغریٰ

اس دائرہ میں اسلئے داہمی کے قطار ہیں اور ملائک
 خسر کے وصول، اصول کی حقیقت ہے۔ توحید و جود،
 توحید شہودی، سماع و وجد وغیرہ اسی جگہ میں ہیں۔ یہی
 تمام اولیائے یہاں تک کہ مقلدے اربعہ کے مہادی تہیہ
 کے قطار ہیں۔

جاننا چاہیے کہ یہی اسلئے مہادی تہیہ اولیاء کا قطار ہے جس طرح ذوات
 اسلئے واجب النہی (اعلیٰ مینا و یتیم المستود اسلام) کے مہادی تہیہ ہے۔
 جاننا چاہیے کہ عالم اور عالیمان سے حق تعالیٰ کا غلامی ہے کہ ان اللہ لغیبی
 عن العالمین (وہک اللہ عالین سے بے نیاز ہے) اس لئے ذاتی کے باوجود اس کے
 لیے اسکی صفات ثابت ہیں جو بذاتہ اور مطلقا لہا فیوض کائنات کا واسطہ ہیں اس لیے کہ اگر
 اسلئے صفات نہ ہوتے تو کائنات پر وہ عدم سے وجود میں نہ آتی۔ اور آفاقا کا افاضہ اور
 استفاضہ ان ہی (اسلئے صفات) کے توسط سے ہے جس وجود و ظہور اور لوازم وجود و ظہور ان
 ہی کے سب سے ہے اور افاضہ و استفاضہ کلیہ کا واسطہ وقت کا قیوم الزمان ہے اور تمام اولیاء
 کا جزیہ عالم اور عالیمان کے نظم و انتظام کا دار ہے۔

جاننا چاہیے کہ اسلئے الہی میں سے ہر اسم بجز لگی کے ہے اور جو قطار کہ ان
 سے پیدا ہوتے ہیں بجز بیانات کے ہیں۔ میں ہر اسم لگی کسی کی کامہا ہیں۔ اور ہر
 قطار جزیہ کسی دلی کامہا ہیں۔ اور ہر جزیہ اپنے لگی کی طرف منسوب ہوتی ہے۔ اسلئے
 کے نزدیک ہری المشر ب، مہادی المشر ب، مہادی المشر ب کے ہی معنی ہیں۔ اور
 حضرت ذات تک پہنچنے میں ہر دلی کا طریقہ وہی ہی کے اہل کا طریقہ ہے۔ جو اس کے کہ
 کوئی مجہوری ہو۔

اور اولیائے کالمین کے نزدیک ہری المشر ب سے مراد وہ جو اضر ہے کہ جزیہ
 الحقائق تک اس کی رسائی مہمت کی راہ سے ہوتی ہے جس اس کی سیرا پر میں حقیقت الحقائق
 تک اور اس کا نزول بھی حقیقت الحقائق میں ہوتا ہے۔ نگلے والے نگلے ہیں۔

بیز جاننا چاہیے کہ انہما کی ہر وہی کرنے والے کمال اہل سے ذریعہ جزیہ
 سے نکل آتے ہیں اور نگلے تک پہنچ جاتے ہیں اگرچہ مہما اور مہمہ کتب سے لگی انگلیات
 یعنی جزیہ الحقائق تک بھی پہنچ جاتے ہیں۔

بیز جاننا چاہیے کہ ہری المشر ب دلی کمال اہل کی ہر سے ایسے مہمہ تک پہنچ
 جاتا ہے جو کہ بھین، اعتبار سے مہومات سے اوپر ہے اگرچہ اسلئے سے اس کا کوئی حصہ
 نہیں ہوتا ہے۔

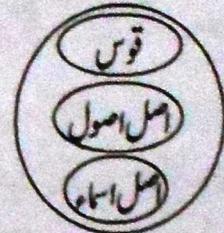
بیز جاننا چاہیے کہ تمام انہما کو اللہ تعالیٰ تک رسائی اپنے مرتبوں یعنی اسما الہی کی
 راہ سے حاصل ہوتی ہے۔ اور اسم اصح کی راہ سے کہ اللہ تعالیٰ آفتاب علی اللہ علیہ وسلم کا
 مہمہ ہے تابع کے طور پر پہنچتے ہیں۔ جاننا چاہیے کہ اس مہمہ میں انہما کی مہمہ اور ہری
 المشر ب اولیاء کی مہمہ کے درمیان بعض اعتبار سے بہت زیادہ فرق ہے جس طرح اس
 مہمہ میں اولیاء کی مہمہ اور انہما کی اسلئے کے درمیان کے درمیان بعض اعتبار سے ہے

شمار فرق ہے۔

مختصر یہ کہ اگرچہ تابعوں کو متابعت کی وجہ سے حقیقتہً الحقائق کے مرتبہ میں جو چاہے حاصل ہوتی ہے اس مرتبہ سے اوپر ہے کہ متبوعوں کو اصالتہً حاصل ہوتی ہے۔ لیکن متبوع، متبوع ہی ہے اور تابع تابع ہے۔

نیز جاننا چاہیے کہ حقیقت محمدی (علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام) کی محبت کے جذبہ کے ذریعے اسم کلن (جو کہ اس کے نبی کا مرتبہ ہے) سے باہر آنا ثابت ہے اور حقیقت محمدی کی وساطت سے دوسری کلیات سے مطلع ہونا ممکن ہے۔ اور یہ جزئی سے کلی تک پہنچنے کے قبیل سے ہے کیونکہ تمام کلیات جو انبیاء کے مبادی تعینات ہیں حقیقت محمدی کی جزئیات ہیں نہ کہ قلب حقائق اس لیے اس میں کوئی اشکال نہیں۔

دائرہ ولایت کبریٰ



اسماء

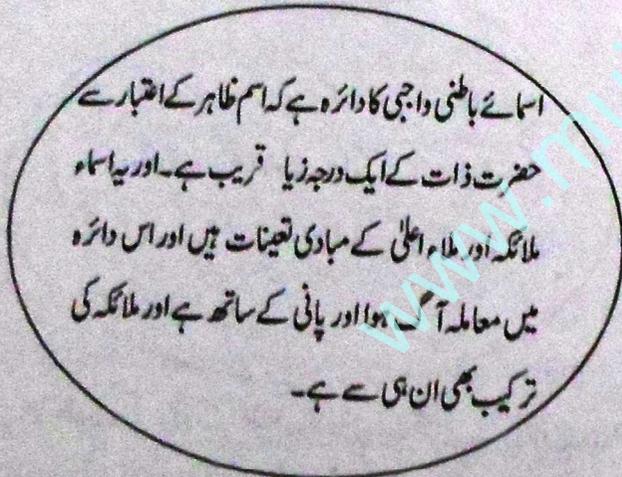
تمام اولیاء کی سیر ولایت صرف پہلے دائرہ تک ہے۔

جاننا چاہیے کہ یہاں اسماء و صفات سے مراد صفات ثبوتیہ زائدہ ہیں نہ کہ صفات ثنائیہ و صفات سلبیہ، اور دو دائرہ اور ایک قوس انبیاء علیہم السلام کی ولایت میں ہیں۔

جاننا چاہیے کہ جب سالک نے امانات واپس وصول کر دیے اور اپنے عدم جزئی کو عدم صرف کلی تک پہنچا دیا تو نہ اس کا میں رہا نہ اثر اور نجات وہم سے اور آفاق و انفس

سے اور ظلال سے پورے طور پر حاصل ہوگی۔ پس تجلی ترقی جو ولایت صغریٰ میں محدود اور وقتی ہوتی ہے اس مقام میں دائمی ہوتی ہے نقشبندیہ کی ہدایت میں دوسروں کی نہایت کے اندراج کا راز یہی ہے اور یہ دوام جو ولایت صغریٰ والوں کے لیے وعدہ فرما ہے ولایت کبریٰ والوں کو اسی دنیا میں نقد حاصل ہے یقین ہے کہ ان کے لیے وعدہ بھی اُس سے بہت زیادہ ہوگا۔ اس مقام میں جو فنا و بقا حاصل ہوتی ہے وہ فنائے اتم اور بقائے اتم کی اصل ہے اور فعل و صفت اور ذات کی تجلی حقیقی اس جگہ میں ہے نفس کے لیے اطمینان، قلب کے لیے انشراح، مدارج رضا کی ترقی اور صدر کے تخت پر نفس مطمئنہ کی سلطنت اسی مقام میں ہے۔ جاننا چاہیے کہ اس ولایت میں اگرچہ نفس کا اطمینان اور اس کا فنا حاصل ہو گیا لیکن عناصر قلب کے ساتھ جہاد باقی ہے۔

دائرہ ولایت علیا



اسمائے باطنی واجبہ کا دائرہ ہے کہ اسم ظاہر کے اعتبار سے حضرت ذات کے ایک درجہ زیا قریب ہے۔ اور یہ اسماء ملائکہ اور ملائع اعلیٰ کے مبادی تعینات ہیں اور اس دائرہ میں معاملہ آگ ہو اور پانی کے ساتھ ہے اور ملائکہ کی ترکیب بھی ان ہی سے ہے۔

جاننا چاہیے کہ ولایت علیا میں سیر اسم باطن میں ہے جس طرح کہ ولایت کبریٰ میں سیر اسم ظاہر میں ہے۔ یعنی ولایت کبریٰ میں مثلاً علم و قدرت و ارادہ وغیرہ میں سیر ہے تو ولایت علیا میں سیر، العلیم، القدیر، المرید وغیرہ میں ہوتی ہے۔ اور صفات کی وسعت کو

صفات کی اہمیت کی وسعت سے کوئی مناسبت نہیں ہے۔ بلکہ بہت زیادہ تفاوت ہے۔
 جاننا چاہیے کہ اس ولایت علیا کو جو کہ گمراہی کی ولایت ہے۔ ولایت انبیا
 پر فوقیت ہے جو کہ ولایت کبریٰ ہے۔ لیکن افضلیت حاصل نہیں ہے۔ کیونکہ حاصل ولایت ترقی
 فی کومرودہات ولایت لوقائی کی حقیقت پر ہوتی ہیں۔ اور ولایت علیا کی حقیقت کے حاصل
 اسی حقیقت میں نہیں ہوتے۔ جیسا کہ شرح مواقف میں مذکور ہے۔ جس طرح کہ افضل
 مخرغاک کے لیے ہے اگرچہ دوسرے عناصر کو ملاحظہ حاصل ہے۔ پس ولایت مذکورہ کو ولایت ترقی
 ہے افضلیت نہیں ہے۔ افضل اور افضلیت انبیا علیہم السلام کے لیے ہے۔

اس ولایت علیا کی دولت کہ تعین اولیٰ کا مرحلہ اولیٰ ہے۔
 تمام مراتب اسامہ صفات و شہدات و اہتمام کو جامع ہے۔

دائرہ کمال نبوت اس مقام میں حضرت ذات کائنات
 و اسامہ شہدات و اہتمام سے الگ کرتا ہے۔ جس کی
 نظر میں نہ خارج میں۔ اور معاملہ اس مقام میں اجزائے
 ارضی کے ساتھ ہے۔

اور مقطعات قرآنی کے انکشاف اور اسی کے تقابہات کی تاویلات اس کا
 ہیں۔ جاننا چاہیے کہ نبوت انبیا (علی نبی و علیہم السلام) کے ساتھ خصوصاً ہے اور نبوت کے
 کمالات بھی اصالیٰ ان ہی کے ساتھ خصوصاً ہیں۔ لیکن جمیع انبیاء صلی اللہ علیہ وسلم کی
 لقب مرحومہ کے بعض افراد کو بھی منبر ہے۔ اور ولایات لحد کے کمالات کو کمالات نبوت

سے وہی بہت ہے جو فقرہ مذکور ہے۔ اور جو طرف کہ اس مقام میں پہنچا ہے وہ بہت
 حقیقی پر ایمان کا مؤذن ہے۔ اور علمائے راہین میں سے ہے، اور اعتباراً مباحثہ کے
 باعث اس کے قالب کو ہولی اخروی کا ہم ہوتا ہے۔ اور اس مقام میں صعود کی حالت
 میں اس کا رخ حق کی طرف اور ہبوط میں اس کا رخ بائیں طرف کی طرف ہوتا ہے کیونکہ
 گمراہی لوقائی کی طرف نہیں رہتی ہے۔ اور اس ہبوط میں مخرغاک کی سب سے نیچے ہے لیکن
 افضل اور اتم ہے۔

جاننا چاہیے کہ جو تفاوت اس مقام پر واقع ہے وہ مقام میں ترقیات و نزولات
 کے اعتبار سے ہے مگر یہ کہ مقام افضل والے کو قریب حاصل ہوتا ہے جو مقام اعلیٰ والے کو
 نہیں ہوتا چنانچہ حضرت نوح علیہ السلام حضرت ابراہیم علیہ السلام پر ان کے اعتبار سے قائل
 ہیں اور مقام کے اعتبار سے سائل ہے۔ یہی حال اولیاء کا ہے۔

دائرہ کمالات رسالت اس مقام پر قائم و متعین ہے اور
 حضرت ذات سے بالاصالة اظہر کرتا ہے۔ اگرچہ یہ مرحلہ
 جمعیت سے پایا گیا ہے لیکن جزئیات سے لقل کرتا ہے اور
 اللہ کے اذن سے ان میں تصرف کرتا ہے۔

یہ جاننا چاہیے کہ اگرچہ ان مراتب میں اسامہ صفات و شہدات سے ذات کا افراد
 ہے اور اسم ظاہر و باطن سے بلند ہے لیکن ذات محبت اب بھی بہت دور ہے۔ جس کو
 دائرہ کمالات اولیاء المعزوم اور ان کمالات کا مالک ہیں تو یوں بھی کمال تکمیل کے
 ساتھ مصروف ہے اور اس مقام میں ذات حق تعالیٰ فی القربیت حضور الکیلیت ہے۔ جس
 طرح کمالات نبوت میں مہول الکیلیت ہوتا ہے۔ اور محبت اس مقام میں ارادہ محبت اور

صفات کی طولیت کی وسعت سے کوئی مناسبت نہیں ہے۔ بلکہ بہت زیادہ تفاوت ہے۔ جاننا چاہیے کہ اس ولایت علیا کو جو کہ ملائکہ ملائعہ اعلیٰ کی ولایت ہے۔ ولایت انبیاء پر فوقیت ہے جو کہ ولایت کبریٰ ہے۔ لیکن افضلیت حاصل نہیں ہے۔ کیونکہ حامل ولایت حقانی کو عروج و جات ولایت فوقانی کی حقیقت پر ہوتی ہیں۔ اور ولایت علیا کی حقیقت کے حامل اسی حقیقت میں مجبوس نہیں رہتے۔ جیسا کہ شرح مواقف میں مذکور ہے۔ جس طرح کہ فضل عنصر خاک کے لیے ہے اگرچہ دوسرے عناصر کو ملو حاصل ہے۔ پس ولایت مذکورہ کو فوقیت تو ہے افضلیت نہیں ہے۔ فضل اور افضلیت انبیاء علیہم السلام کے لیے ہے۔

اس ولایت علیا کی دولت کہ تعین اولیٰ کا مرتبہ اولیٰ ہے۔ تمام مراتب اسماء و صفات و شیونات و اعتبارات کو جامع ہے۔

دائرہ کمال نبوت اس مقام میں حضرت ذات کا صفات و اسماء و شیونات و اعتبارات سے الگ کرنا ہے محبت کی نظر میں نہ خارج میں۔ اور معاملہ اس مقام میں اجزائے ارضی کے ساتھ ہے۔

اور مقطعات قرآنی کے انکشاف اور اسی کے تشابہات کی تاویلات اس جگہ ہیں۔ جاننا چاہیے کہ نبوت انبیا (علی نبینا و علیہم السلام) کے ساتھ مخصوص ہے اور نبوت کے کمالات بھی اصالتاً ان ہی کے ساتھ مخصوص ہیں۔ لیکن جمیعاً آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم کی امت مرحومہ کے بعض افراد کو بھی میسر ہے۔ اور ولایات ثلاثہ کے کمالات کو کمالات نبوت

سے وہی نسبت ہے جو قطرہ کو دریا سے ہے، اور جو عارف کو اس مقام میں پہنچا ہے وہ غیب حقیقی پر ایمان کا مومن ہے۔ اور علمائے راہین میں سے ہے، اور اعتدال عناصر کے باعث اس کے قالب کو بدنی اخروی کا حکم ہو جاتا ہے۔ اور اس مقام میں صعود کی حالت میں اس کا رخ حق کی طرف اور ہبوط میں اس کا رخ بالکل خلق کی طرف ہوتا ہے کیونکہ نگرانی فوق کی طرف نہیں رہتی ہے۔ اور اس ہبوط میں عنصر خاک کی سب سے نیچے ہے۔ لیکن افضل اور اتم ہے۔

جاننا چاہیے کہ جو نقاد اس مقام پر واقع ہے وہ مقام میں ترقیات و تنزلات کے اعتبار سے ہے مگر یہ کہ مقام اسفل والے کو وہ قرب حاصل ہوتا ہے جو مقام اعلیٰ والے کو نہیں ہوتا چنانچہ حضرت نوح علیہ السلام حضرت ابراہیم علیہ السلام پر ان کے اعتبار سے فائق ہیں اور مقام کے اعتبار سے سافل ہے۔ یہی حال اولیا کا ہے۔

دائرہ کمالات رسالت اس مقام پر فائز متبوع ہے اور حضرت ذات سے بالاصالتہ اخذ کرتا ہے۔ اگرچہ یہ مرتبہ جمعیت سے پایا گیا ہے لیکن جزئیات سے نقل کرتا ہے اور اللہ کے اذن سے ان میں تصرف کرتا ہے۔

نیز جاننا چاہیے کہ اگرچہ ان مراتب میں اسماء و صفات و شیونات سے ذات کا افراد ہے اور اسم ظاہر و باطن سے بلند ہے لیکن ذات محبت اب بھی بہت دور ہے۔ پس سمجھو۔ دائرہ کمالات اولو العزم اور ان کمالات کا مالک عین تکوین بھی کمال تکمیل کے ساتھ موصوف ہے اور اس مقام میں ذات حق تعالیٰ کی قربیت محمود الکلیفیت ہے۔ جس طرح کمالات نبوت میں مجہول الکلیفیت ہوتا ہے۔ اور محبت اس مقام میں ارادہ محبت اور

۶
ظلمات پر شفقت کے معنی میں ہے جیسا کہ علمائے شریعت نے مقرر کیا ہے پس سمجھو۔

دائرہ کمالات اولوالعزم اس مقام پر فائز جہاد جسمانی کے ذریعے مجاہد ہے اور خلق اللہ میں اللہ کے ذریعے تصرف کرتا ہے

جس طرح خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وسلم مراتب رسالت اور مراتب نبوت کے خاتم ہیں اسی طرح کمالات خاتمیت کا مالک جو افراد امت ہی میں سے ہوتا ہے ولایات و کمالات اور حقائق و اسرار اور معارف محمدی صلی اللہ علیہ وسلم کا خاتم ہوتا ہے۔ اور اس تمام میں حکمین سے تلوین نہیں ہے۔

دائرہ کمالات خاتمیت ان کمالات کا مالک ولایات محمدی صلی اللہ علیہ وسلم کا خاتم ہے۔

جاننا چاہیے کہ منصب قومیت کی اصل کمالات خاتمیت کے تابع ہونے کا ایک شعبہ ہے اور کمالات خاتمیت تک پہنچنے سے پہلے جو کچھ منکشف ہوتا ہے وہ قومیت کا مین نہیں بلکہ بجز اس کے ظلال و نکوس کے ہے۔

دائرہ قومیت اس دائرہ کے کمالات بھی دائرہ خاتمیت سے پیدا ہوتے ہیں۔

دائرہ قومیت ظلال و اسرار و صفات کے پایا کا اصل مقام ہے۔

دائرہ خلعت کے دائرہ قصین و جودی بلکہ قصین حق سے ظلمت اٹھانے والا ہے۔

دائرہ محبوبیت اسما و صفات کے انبیاء و رسل علی نبینا و علیہم السلام کا اصل مقام ہے۔

دائرہ محبت ذاتیہ کہ اصالت کلیم اللہ کے ساتھ حقیقت ہے اور ان کے اتباع کے ذریعے پیدا

دائرہ محبوبیت ذاتیہ معجزہ کہ آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ مخصوص ہے اس حیثیت سے آپ کا نام محمد صلی اللہ علیہ وسلم ہے۔

دائرہ محبوبیت خالصہ کہ آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ مخصوص ہے اس حیثیت سے کہ آپ کا نام احمد صلی اللہ علیہ وسلم ہے۔

جاننا چاہیے کہ ان دونوں مرتبہ صفات ثنائیہ کی صورتیں متعلق ہوتی ہیں جس طرح

مملوقات پر شفقت کے معنی میں ہے جیسا کہ علمائے شریعت نے مقرر کیا ہے پس سمجھو۔

دائرہ کمالات اولوالعزم اس مقام پر فائز جہاد جسمانی کے ذریعے مجاہد ہے اور فلاح اللہ میں اللہ کے ذریعے تصرف کرتا ہے۔

جس طرح خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وسلم مراتب رسالت اور مراتب نبوت کے خاتم ہیں اسی طرح کمالات خاتمیت کا مالک جو افراد امت ہی میں سے ہوتا ہے ولایات و کمالات اور حقائق و اسرار اور معارف محمدی صلی اللہ علیہ وسلم کا خاتم ہوتا ہے۔ اور اس مقام میں تکمیل ہے مگر نہیں ہے۔

دائرہ کمالات خاتمیت ان کمالات کا مالک ولایات محمدی صلی اللہ علیہ وسلم کا خاتم ہے۔

جاننا چاہیے کہ منصب قومیت کی اصل کمالات خاتمیت کے تابع ہونے کا ایک شعبہ ہے اور کمالات خاتمیت تک پہنچنے سے پہلے جو کچھ مکشف ہوتا ہے وہ قومیت کا مین نہیں بلکہ بجز اس کے ظلال و عکس کے ہے۔

دائرہ قومیت اس دائرہ کے کمالات بھی دائرہ خاتمیت سے پیدا ہوتے ہیں۔

دائرہ محبوبیت ظلال اسما و صفات کہ یہ اولیا کا اصلی مقام ہے۔

دائرہ غلت کہ دائرہ تقیین و جودی بلکہ تقیین محس سے حظ اٹھانے والا ہے۔

دائرہ محبوبیت اسما و صفات کہ انبیاء و رسل علی نبینا و علیہم السلام کا اصل مقام ہے۔

دائرہ محبت ذاتیہ کہ اصالت کلیم اللہ کے ساتھ مختص ہے اور ان کے اتباع کے ذریعے ہوجا

دائرہ محبوبیت ذاتیہ معوجہ کہ آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ مخصوص ہے اس حیثیت سے آپ کا نام محمد صلی اللہ علیہ وسلم ہے۔

دائرہ محبوبیت خالصہ کہ آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ مخصوص ہے اس حیثیت سے کہ آپ کا نام احمد صلی اللہ علیہ وسلم ہے۔

جاننا چاہیے کہ ان دونوں مرتبہ صفات ثنائیہ کی صورتیں متغلی ہوتی ہیں جس طرح

مرتبہ اول میں ان کے صور علیہ منکشف ہوتے ہیں پس سمجھو:-

دائرہ حب مطلق، یہ آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ مختص ہے اس حیثیت سے کہ آپ صلی اللہ وسلم کے دونوں مبارک نام آپ کے ہیں۔

دائرہ تعین وجودی، یہ مراتب حقیقہ الحقائق میں سے دوسرا مرتبہ ہے۔

جاننا چاہیے کہ تمام تجلیات ذاتیہ کا منشاء عین نور صرف ہے جو سمجھوں کا مجموعہ اور تمام تجلیات ذاتیہ کا اصل ہوا۔ پس جب سب کا باطن تجلیات ذاتی ہو تو دوسروں کی مسجودی کا کیا بیان کیا جائے۔ پس سمجھو۔ اس مقام تک پہنچنا تفصیل کی راہ سے ہے۔ بس سلوک و جذبہ کے بال و پر اس مقام پر ٹوٹ گئے۔ پس سمجھو۔

دائرہ تعین خمی اور یہ حقیقہ الحقائق کے مراتب میں سے تیسرا مرتبہ ہے۔

دائرہ حقیقت کعبہ بانی اس مرتبہ میں حضرت پھون حقیقی عظمت و کبریائی کی حیثیت سے تجلی بذات ہے اور عالم کبریٰ میں یہی مرکز ہے جس طرح مضافہ عالم مغربی میں ہے۔

جاننا چاہیے کہ کلام اللہ میں اجمال کے باوجود تفصیل ثابت ہے اور وسعت و تیسرے بھی موجود ہے۔ یعنی امر کے بسیط ہونے کے باوجود امر نئی سے اور وعدہ و وعید سے امتیاز ہے ایسا امتیاز کہ غیر کے ادراک سے مبرا ہے۔ اجمال و تفصیل بھی اسی قبیل سے ہے۔

دائرہ حقیقت قرآنی کہ اس مرتبہ میں نور صرف کے اطلاق کی بھی گنجائش نہیں۔ بجز نزول کے وقت کہ بلکہ بیچونی کی وسعت اور بیچگون کے امتیاز کی بھی کوئی گنجائش نہیں۔

دائرہ فاتحہ الکتاب کہ نصف اولی الوہیت و ربوبیت کا بیان ہے۔ نصف ثانی مشترک بین اللہ و بین العبد ہے اور نصف سوم عبدیت اتم۔ ہدایت علیا اور محبت عظمیٰ کا بیان ہے۔

دائرہ مقامات قرآنی کہ محبت و محبوب کے درمیان اسرار بلا واسطہ ہے نصف متشابہات قرآنی کہ محبت اور محبوب کے درمیان رموز ہے پس سمجھو۔

دائرہ بسم اللہ الرحمن الرحیم کہ تمام اسمائے تورات و انجیل اور زبور پر اور دیگر اسماء پر مشتمل ہے۔ اور تمام اسرار قرآن مجید و فاتحہ الکتاب کو حاوی ہے۔

دائرہ صلوٰۃ اس مقام میں وسعت ہے چوٹی اور اتنی ہی ہے
چوٹی (جو کہ کمال کے درجہ پر ہے) کے ساتھ نہیں
کر سکتے۔

جاننا چاہیے کہ اس مرتبہ میں قدم کی بالکل گنجائش نہیں۔ فقط یا محمدان ربک صلی
(اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم) ظہر ہے کہ آپ کا پروردگار نماز پڑھ رہا ہے، وصول قدمی کے رخ
کی طرف اشارہ ہے۔ اللہ تعالیٰ کا شکر و احسان کہ نظر کو منع نہیں کیا بلکہ دستِ حق باریا ہے۔ پس
سمجھو۔

دائرہ معبودیت صرف کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم کی حقیقت کی تحقیق اسی مقام میں ہے اور عہد و معبود کا
انتیاز بھی اسی مقام میں ہے۔

متابعت کے ساتھ درجے اس مقام میں حاصل ہوتے ہیں اور تابع اس مقام
میں متوجع کا حکم اختیار کر لیتا ہے گویا ایک گھاٹ سے پانی پیتے ہیں پس سمجھو اور محمد سے غمری
ہونے کا پانی راز اس مقام میں منکشف ہوتا ہے۔

دائرہ ذوالوہو طہ مرتبہ جزا مرضی میں اور بندگی اور ہدایت
و ارشاد اور اعلائے کلمۃ اللہ میں درجہ اولیٰ پر استقامت

صلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد والہ وصحبہ وسلم
تمام شد

دائرہ ہائے بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ من تواضع لله
رفع الله الیہ

دائرہ نقطہ ہائے اسم کہ اصل حقیقۃ الحقائق ہے اور بس

دائرہ صباحت، کہ اس کا مرجع حسن ذات کمالات معصرت
ذات ہے۔

دائرہ ملاحظت، کہ اس کا مرجع ذات کے ذات صرف کا
حسن ہے پس سمجھو۔

جاننا چاہیے کہ یہ مرتبہ اصل الاصل سے نسبت رکھتا ہے اور تمام حقائق سابقہ اس
کے اجزاء ہیں اور حقیقت قرآنی اسی حقیقت کا جز ہے اس اعتبار سے وہ وسعت ہے چوٹی کا
مبدأ ہے اور صلوٰۃ وسعت ہے چوٹی کا کمال ہے صلوٰۃ کا مرتبہ اس مقام میں بمنزلہ رویت
کے ہے درین معنی کہ:

قرۃ یعنی فی الصلوٰۃ (میری آنکھ کی ٹھنڈک نماز میں ہے)

ارحتنا یا بلال (ہمیں راحت دے اے بلال)

اصلوٰۃ معراج المؤمنین (نماز مومنوں کی معراج ہے)

اقرب ما یكون العبد من الرب فی الصلوٰۃ (بندہ نماز میں پروردگار

سے سب سے زیادہ قریب ہوتا ہے) سے مراد یہی جگہ ہے۔ پس سمجھو۔

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مکتوبات در بیان
”قیومیّت“

محترمی ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خاں صاحب - وَقَفَّيْنَا لِلّٰهِ وَاِتَاَهُ لِمَا يُحِبُّهُ وَبِرِضَاةِ
السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ۔

آپ کا کارڈ ۴ دسمبر کا آٹھ کو ملا فالحمد للہ علی الصبیحہ۔ آپ نے اس عاجز سے
مرتبہ قیومیّت کے بیان کے سلسلے میں کچھ مضمون طلب کیا ہے۔ یہ آپ کا حسن ظن
ہے۔ اگر آپ اس مبارک موضوع پر کچھ تفصیل سے لکھیں تو بہتر ہو۔ مختصر طور پر جو
اس عاجز کی سمجھ میں آیا ہے لکھتا ہے۔ وفقہ اللہ تعالیٰ للصواب۔

حضرت امام ربانی مجدد دو منور الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی قدسنا اللہ
بسرہ الاقدس کے مکتوب مرتبہ اور آپ کے کلام قدسی نظام کو سمجھنے کے لیے کافی علم و
دانش کی ضرورت ہے۔ جس شخص کا عمل عزیمت پر ہو، جو سنت (مطہر) کا دلدادہ
ہو۔ جو دین مبین کا عاشق و شیدا ہو، جو بڑے سے بڑے ولی کے درجہ کو ادنیٰ صحابی
کے خاک پا سے کمتر سمجھتا ہو۔ جس کی صحبت میں اکابر علماء ہر وقت رہتے ہوں۔ جس
کے انفاس قدسیہ سے ہزار ہا بندگان خدا اعلیٰ مدارج قرب پر فائز ہوئے ہوں۔ کیا
ایسے شخص کے متعلق کوئی خیال کر سکتا ہے کہ العیاذ باللہ وہ حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ

کے مرتبہ سے اپنے کو بالاتر سمجھتا ہے۔ ترجمہ حضرات القدس کے صفحہ ۶۲ پر لکھا ہے
 ”حضرت قدس سرہ نے فرمایا کہ جب میں حضرت علی کرم اللہ وجہہ کو جو کہ جمیع
 کمالات و فضائل سے متصف تھے۔ اور خلفا پر فضیلت نہیں دیتا ہوں تو پھر اپنے
 آپ کو ان پر کیوں کر فضیلت دے سکتا ہوں۔ معرفت حق اس شخص پر حرام ہے جو
 اپنے آپ کو کافر فرنگ سے بہتر جانتا ہو۔ تو اکابر دین سے کیا نسبت ہو سکتی ہے۔“
 افسوس صد افسوس ایسی نادردۃ المثال اور برگزیدہ ہستی کے متعلق بعض افراد غلط فہمی
 میں پڑ گئے ہیں۔ اگر یہ لوگ ذرا بھی سنجیدگی اور انصاف سے کام لیں تو ان پر روز
 روشن کی طرح واضح ہو جائے گا کہ قرون اولیٰ مشہور دلہا بالخیر والسعادہ کے بعد شاید تو
 اولیائے امت میں کوئی آپ جیسا عالی مرتبت والا منزلت پیدا ہوا ہو۔ تصوف اور
 طریقت کے متعلق جو غلط خیالات جاہل متصوف نے پیدا کر دیے تھے آپ نے ان
 سب کو حرف لفظ کی طرح یہ فرما کر مٹا کر رکھ دیا کہ طریقت اور حقیقت شریعت کے
 خادم ہیں۔ اور کلمے الفاظ میں فرمایا کہ ”ہم کو فہم سے کیا سروکار ہم کو تو فہم درکار
 ہے۔ ہم کو فتوحات مدینہ نے فتوحات مکہ سے بے نیاز کر دیا ہے۔“ چلہ کشی اور
 ریاضتوں کے سلسلہ میں مسنون طریقوں سے جو نجد اور دوری پیدا ہوتی جا رہی ہے
 ۔ اس کے متعلق آپ نے ارشاد فرمایا ہے کہ ”بیچ ریاضت و مجاہدہ برابر رعایت
 آداب نماز نیست“ جو لوگ اسرار شریعت اور دقائق علوم دینیہ سے واقف نہیں ہیں

ان سے بحث نہیں، بحث ان افراد سے ہے جو مزمرہ علماء میں داخل ہیں، اور وہ بعض
 اسباب کی بنا پر آپ کے ارشاد سراسر حق و سزا پر رد و قدح کرتے ہیں۔ چون
 کے الحق یغلو و لا یعلیٰ علیہ ایک امر مسلم ہے لہذا اہل علمائے کرام نے
 ان اعتراضات کا بہ وجہ اتم رد کیا ہے۔ مجملہ ان کے حضرت فرخ شاہ، حضرت شاہ
 عبدالعزیز، حضرت قاضی ثناء اللہ رحمہم اللہ ہیں۔ بلکہ بعض افراد نے خود اپنی غلط فہمی
 اور کوتاہ نظری کا اعتراف کیا ہے۔ چنانچہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ نے
 اوخر احوال میں تحریر فرمایا ہے۔ کہ ”اضلا پر ذمہ بشریت و طحا ذمہ در میان نہ ماندہ
 “۔ اور پھر آپ کی تعریف کی ہے۔ اور اپنی سابقہ آراء سے رجوع کیا ہے۔ جناب
 شیخ رحمۃ اللہ کے ان الفاظ پر جو تحریر کئے گئے ہیں حضرت شاہ غلام علی قدس سرہ تحریر
 فرماتے ہیں۔ ”ازیں قول معلوم می شود کہ اعتراضات سابقہ از بشریت و نفسانیت
 بودند از حقیقت این احوال علماء است۔ وائے بریں صرفہ گویاں۔“ حضرت نے
 وائے بریں صرفہ گویاں“ لکھ کر کس انداز سے اظہار تاسف فرمایا ہے۔ حقیقت یہ
 ہے ع

گر رنگ ازیں حدیث بنالذمہ مدار

بے شک آپ نے اَمْتًا اَلَا لَا مَرَّ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی۔ وَاَمَّا

کے عروج سے اپنے گویا اتر چکا ہے۔ زبور، صحراۃ القدس کے ۶۲ پارے لکھا ہے۔
 "حضرت قدس سرہ نے فرمایا اگر نبی میں حضرت علی کرم اللہ وجہہ کو جو کہ کبھی
 کلمات اللہ کی سے ضعف تھے۔ اور عقائد و تعلیمات نہیں دیتا ہوں تو تمہارا ہے
 آپ کا ان پر گویا کہ تعلیمات دے سکتا ہوں۔ معرفت حق اس شخص پر حرام ہے جو
 اپنے آپ کا کافر تک سے ابراہان بنا ہو تو اکبر دین سے کیا نسبت ہو سکتی ہے۔"
 انہوں نے صرف اس کی ہر ذرہ مثال اور برتری و معنی کے حقائق بعض ائمہ اور علماء میں
 میں پڑ گئے ہیں۔ اگر یہ لوگ ذرا بھی سمجھ سکیں اور انصاف سے کام لیں تو ان کے
 زبان کی طرح کاشح ہو جائے گا کہ قرآن اولیٰ علیہا السلام و اسعادہ کے بعد شایع
 اولیائے نبوت میں کوئی آپ جیسا عالی مرتبت و الاحسان ہی ۱۵۱۱ء۔ تصوف اور
 طریقت کے حقائق جو علماء و اہل جاہل حضرت نے یہاں کر دیے تھے آپ نے ان
 سب کتب اللہ کی طرح پوری کر دیا کہ طریقت اور حقیقت شریعت کے
 نام ہیں۔ اور کتب اللہ میں فرمایا کہ "ہم انہیں سے کیا سروکار ہم کو تو جس درکار
 ہے ہم کو کلمات و بیانیہ کلمات مگر سے ہے ہزار کر دیا ہے۔" چلے گئی اور
 ریاضوں کے عالم میں انہوں نے طریقتوں سے جو کچھ اور دوری ہی ہوتی ہماری ہے
 اس کے حقائق آپ نے اٹھا کر لیا ہے کہ "شیخ ریاضت و عبادت پر برابر رعایت
 ادب و انصاف" تمام اسرار شریعت اور کمال علوم دینیہ سے واقف نہیں ہیں

ان سے بحث نہیں، بحث ان افراد سے ہے جو دین و ممالک میں اہل حق و سیدھے
 اسباب کی بنا پر آپ کے ارشاد و سرور و انداد پر مذاق کرتے ہیں۔ میں
 کے الحق بغلو و لا یعلن علیہ ایک سر مسلم ہے لہذا اہل علم کے سامنے
 ان اعتراضات کا بدیہہ اہم رد کیا ہے۔ "تو ان کے اعتراضات شہداء حضرت شہداء
 عباد معراج حضرت تاجی نام اللہ رحمہ اللہ ہیں۔ مگر بعض افراد نے خود اپنی عقلوں
 اور کتاہ نظری کا اعتراف کیا ہے۔ چنانچہ شیخ عموالحی حضرت مولانا رحمۃ اللہ نے
 اور احوال میں تحریر فرمایا ہے۔ کہ "اللہ لا یزیک شریعت و عقائد و دینان نہ ہند
 "۔ اور تمہارا آپ کی تعریف کی ہے۔ اور اپنی ساجد آراء سے مدح کیا ہے۔ جناب
 شیخ رحمۃ اللہ کے ان الفاظ پر تحریر کے گئے ہیں حضرت شہداء علی قدس سرہ تحریر
 فرماتے ہیں۔ "از میں قول معلوم می شود کہ اعتراضات ساجد از شریعت و عقائد
 بود از حقیقت اس احوال عامہ است۔ دانتے بری صرفہ گویاں۔" حضرت نے
 دانتے بری صرفہ گویاں " لکھ کر کس انداز سے اظہار تاسف فرمایا ہے۔ حقیقت یہ
 ہے۔"

گرنگ از می حدیث خالد حبیب واد

بے شک آپ نے انقیلاً لا نمر اللہ تبارک و تعالیٰ و آنا

خلاف ہے۔ ظیفہ اعلیٰ و اکمل و افضل سرور و دعا صلی اللہ علیہ وسلم کی ذات جامعہ صفات ہے جو کہ تیبہ الانبیاء والمرسلین ہیں۔ اور نبوت آپ کو اس وقت سے بھی جو شرفی تھی جب کہ حضرت آدم علیہ السلام کا پلانا نہ تھا تھا جیسا کہ آپ۔ تذکرہ ارشاد فرمایا ہے

كُنْتُ نَبِيًّا وَأَنْتُمْ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ جَبَّكَ أَسْمَاءُ مذکر تزییدہ

آپ کی نبوت انبیاء کرام علیہم السلام کرتے رہے۔ من آپ کے بعد یہ منصب آپ کی امت کے عظیم القدر افراد کے پر رہا۔ یہ مقام اور یہ رتبہ از روئے اول موجود ہے۔ اور اس کے نمایان نشان افراد بھی ہوتے چلے آ رہے ہیں۔ یہی اللہ کا طریقہ ہے۔ عاریت مافی الیاب اس نام سے یہ رتبہ ظاہر نہیں ہوا تھا۔ جب تک ہدیہ خلافت حضرات انبیاء علیہم السلام سے منتقل رہا۔ اظہار کی ضرورت نہ تھی۔ کیوں کہ نبوت کا مقام ان تمام مراتب عالیہ کو لیے ہوئے ہے۔ ہمارے حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم پر نبوت ختم ہوئی۔ اور ضرورت پیدا ہوئی کہ مراتب عالیہ کا علم و علم و تقویٰ ہو، چنانچہ جب بھی جس عہدہ کے ظہور کا وقت آیا وہ عہدہ ظاہر ہوا۔ یعنی قطب، غوث و غیرہ۔ اور تقویٰ کا ظہور حضرت امام ربانی مجتہد داعی ثانی شیخ احمد سرہندی قدس اللہ سرہ استی کی مبارک ذات سے ہوا۔ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم۔

ان صحاح ۲۰۰۰ و ۲۰۰۰

چنانچہ عظیمہ خدایہ بخشنے

عربی زبان موجود تھی لیکن اس کی تدوین کا شرف از وقت کلام محمد صرف کا وجود تھا لیکن ایک فن کی شکل میں ظلیل، سیویہ، کسائی، بخش و غیرہ نے اس کو ظاہر کیا۔ علم کلام کا ظہور شیخ ابوالحسن اشعری، شیخ ابو منصور، تردی و غیرہ سے ہوا۔ علم فقہ کا ظہور امام اعظم، امام شافعی و غیرہ سے ہوا۔ آداب طریقت کا بیان اور طریق موصلائی اللہ کا اظہار اور اولیاء اللہ کے مراتب غوث، قطب، فرد و غیرہ کی نشان دہی حضرت جنید بغدادی، حضرت ذوالقون مصری، حضرت عبدالقادر جیلانی، حضرت شہاب الدین سرہندی، حضرت محسن الدین بحری، حمیری، حضرت شیخ احمد بدوی، حضرت نجم الدین کبریتی، حضرت محمد بہاء الدین گمشدہ بخاری، ہدایت عالم قدس اللہ تعالیٰ سرارہم و افاض علیہما من ربکاتیم و سوارفیم سے ہوا۔ یہ تمام علوم اور حروف عالیہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے علوم و حروف کا ظہور ہیں۔

آپ کا ارشاد ہے أَوْ تَبَيَّنَتْ عِلْمَهُ أَلَا وَتَبَيَّنَ وَالْآخِرِينَ۔ تقویٰ کے اظہار کے لیے آپ نے فرد اکمل کی ضرورت تھی کہ علم ظاہر و باطن میں درجہ کمال کو پہنچا ہوا ہو۔ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اتباع میں اپنا نظیر نہ رکھا ہو۔ صاحب مکارم و عیش ہو۔ خداوند عزم اور قوی العمل ہو۔ ان صفات جلیلیہ سے پروردگار نے حضرت امام ربانی کو پوری طرح متصف فرمایا تھا۔ لہذا اس کام کے لیے یہ

آپ ہی سزاوار ہوتے۔

آپ کے علم ظاہر و باطن کا کمال کسی پر عقلی نہیں ہے۔ جس کو کچھ ترسناک اور
مکتوبات شریفہ کو اٹھا کر دیکھ لے۔ رسول اللہ ﷺ کے اتباع اور پیروی کا یہ عاجز
کیا بیان کرے۔

برکات الامنیۃ الباقیہ معروف بہ زبدۃ القلبات اور (مکتوبات شریفہ) کا
مطالعہ اگر کیا جائے اور دیکھ لے کہ آیات کو بدقت مطالعہ کیا جائے تو یہ

روز روشن کی طرح ظاہر ہو جاتی ہے کہ آپ ہر کام میں اور ہر فعل میں جناب رسول
اللہ ﷺ کا اتباع فرماتے تھے۔ آپ نے فرمایا ہے "فعل و کار ما چہ باشد" و ہر چہ نما
عطا کردہ اندکھن فضل و معرف کرم ہی دانستم۔ لہذا اگر مثلاً امر سے بھانہ و کرم باشد
آن متابعت سیدالاولین والاخرین ﷺ خواہد بود کہ مدار کار خود را بر ان ہی دانستم۔

ہر چہ بنادادہ انداز را و این اتباع دادہ اند۔ جز نیا او گھنیا۔ و ہر چہ ندادہ انداز ال ندادہ
اند کہ از ما را اتباع اثم نقصانے بہ حکم بشریت رفتہ باشد صفحہ ۳۰۳ قلمی نسخہ۔ آپ ہی
کے اتباع سفت کا کرشمہ ہے کہ خالص تصوف اسلامی نبوی کا تصور یہ ہے جہاں ہم آہ
جس کا بیان بعد میں آئے گا۔

جب سے آپ توجہات ہر دہرہ کمال و عبادت ذوالجلال و الاکرام
مرتبہ کمال کو پہنچے، آپ کی زبان مبارک یا تو کلمہ پر ایک لفظ بھی ایسا نہیں آیا جو
سکر کا شمرہ ہو۔ اور یہ کہا جاسکے کہ سخنو کے منافی ہے۔ آپ کے پورے احوال
مبارک مکتوبات شریفہ تحریرات بدیعہ سب کے سامنے ہیں۔ اور اس مدعا پر شاہد
عدل ہیں۔ آپ ہر کام میں ہر فعل میں جناب رسول ﷺ کے اتباع اور پیروی کی
کوشش کرتے تھے۔ پروردگار جل شانہ و ہم احسان نے اپنے فضل و کرم سے آپ کو
صوفی محمدی علی صاحبہ الف الف صلاۃ و تحییر سے سرفراز کیا۔ غلوئی رقم طوئی لہ قدس
القدوس۔

آپ کے عزم کمال اور قوی العمل ہونے کے متعلق نہ صرف آپ کے
تکلفین اور تعین کے اقوال کو پیش کیا جاسکتا ہے۔ بلکہ آپ کے پیروں و مرشد قدس
سرفہ کا مکتوب شریفہ موجود ہے۔ تحریر فرماتے ہیں۔ "شیخ احمد نام مردیت در ہند
کثیر العلم و قوی العمل، اور اس سے چند فقیر با دانشت و درخواست کردہ کتاب بسیار از
روزگار و اوقات او مشاہدہ کردہ بیان می نماید کہ چنانچہ شہود کہ عالمہا از روشن گردند
بکہ اللہ تعالیٰ احوال کاملہ اور اہم یقین پیوستہ اٹخ۔ (رقعہ نمبر ۶۵) حضرت نے
جب آپ کے عزم اور کمالات کو ذر ذرہ الکمال پر پایا تو مریدوں کو آپ کے حوالہ
کر دیا۔ اس سلسلہ میں حضرت کا رقعہ شریفہ نمبر ۸۳ قابل دید ہے۔ تحریر فرمایا ہے

گر بعد قال تمام من دیوانہ زدند

آپ ہی سزا دار ہوئے۔

آپ کے علم ظاہر و باطن کا کمال کسی پر مخفی نہیں ہے۔ جس کو کچھ تر ڈرو
مکتوبات شریفہ کو اٹھا کر دیکھ لے۔ رسول اللہ ﷺ کے اجراع اور بیروی کا یہ عاجز
کیا بیان کرے۔

برکات الاحمقہ الہامیہ معروف بہ زبدۃ المقامات اور حضرت ابراہیم الخلیل کا
مطالعہ اگر کیا جائے اور مکالمہ قدسی آیات کو ہدیت مطالعہ کیا جائے تو یہ
روز روشن کی طرح ظاہر ہو جاتی ہے کہ آپ ہر کام میں اور ہر فعل میں جناب رسول
اللہ ﷺ کا اجراع فرماتے تھے۔ آپ نے فرمایا ہے "عمل و کار ما چہ باشد" و ہر چہ بما
عطا کردہ اندکھش فضل و صرف کرمی دانیم۔ لہذا اگر مثلاً امرے بہانہ و کرم باشد
آن متابعت سید الاولین و الاخرین ﷺ ثواب بود کہ مدار کار خود را بر ان می دانیم۔
ہر چہ بما دادہ اندازا را و این اجراع دادہ اند۔ جز نیا او گویا۔ و ہر چہ ندادہ اندازاں ندادہ
اند کہ انما در اجراع اتم نقصانے حکم بشریت رفتہ باشد صلوٰۃ ۳۰۳ قلمی لست۔ آپ ہی
کے اجراع سنت کا کرم ہے کہ خالص تصوف اسلامی نبوی کا ظہور پہ وہی اطمینان
جس کا بیان بعد میں آئے گا۔

ہب سے آپ ہتو جہایت بیرو مرہو کامل و معنایات ذوالجلال والا کرام
مرحہ کمال کو پہنچے، آپ کی زبان مہارک یا نوک قلم پر ایک لفظ بھی ایسا نہیں آیا جو
شکر کا ثمرہ ہو۔ اور یہ کہا جاسکے کہ سٹو کے معنی ہے۔ آپ کے پورے احوال
مہارک، مملو غلات شریفہ، تحریرات بدیعہ سب کے سامنے ہیں۔ اور اس مدعا پر شاہد
عدل ہیں۔ آپ ہر کام میں ہر فعل میں جناب رسول اللہ ﷺ کے اجراع اور بیروی کی
کوشش کرتے تھے۔ پروردگار جل شانہ و ہم احسان نے اپنے فضل و کرم سے آپ کو
صومحمدی علی صاحبہ العتبت صلاۃ و تحیو سے سرفراز کیا۔ فطوئی رقم طوئی لہ قدس
اللہ روحہ۔

آپ کے عزم کامل اور قوی العمل ہونے کے متعلق نہ صرف آپ کے
مخلصین اور مہتممین کے اقوال کو پیش کیا جاسکتا ہے۔ بلکہ آپ کے بیرو مرشد قدس
سرد کا مکتوب شریفہ موجود ہے۔ تحریر فرماتے ہیں۔ "شیخ احمد نام مردیست در ہند
کثیر العلم و قوی العمل، روزی چند فقیر ہا نوشتہ و برخواست کردہ عجائب بسیار از
روزگار و اوقات او مشاہدہ کردہ بہ آن می نماید کہ چنانچہ خود کہ عالمہ از روشن گردند
بہم اللہ تعالیٰ احوال کاملہ او مرا بہ یقین بیستہ اٹخ۔ (رقعہ نمبر ۶۵) حضرت نے
ہب آپ کے عزم اور کمالات کو ذر ذرہ الکمال پر پایا تو سریدوں کو آپ کے حال
کردیا۔ اس سلسلہ میں حضرت کا رقعہ شریفہ نمبر ۸۳ قابل دید ہے۔ تحریر فرمایا ہے

”وَاللَّارِضِ مِنْ كُنَاةِ الْكِرَامِ نَهْيًا“: پیر انصاری قدس سرہ می فرمودند کہ سن سریدہ عزفانی ام لیکن اگر خرفانی دریں وقت می بود باوجود پیریش سریدی من می کردہ جامع رفعات شریفہ نے اس مکتوب شریف کے بعد لکھا ہے۔ ”آخرفنس حضرت ارشاد پناہی خود را مبتدی می دیدند و نظر در حاصل خود می انداختند“ حضرت میر محمد نعمان قدس سرہ کو یہ فرما کر آپ کی خدمت با برکت میں ارسال کیا۔ میاں شیخ احمد آقا ہے اند کہ مثل ماہزاراں ستارہ در ضمن ایساں گم اند۔ زبدہ قلمی صفحہ ۲۳۹ یہ ہے خدا کی دین جس کو چاہے عطا کرے۔

قیومیت ولایت کا ایک بلند مرتبہ ہے۔ قیوم کے بچنے کے لیے ضرورت اس بات کی ہے کہ پہلے ولی کو پہچانا جائے۔ اور اس کے مرتبے کو بچنے کی کوشش کی جائے۔ اس سلسلہ میں ایک صحیح حدیث شریف ہے جس کو امام بخاری اور دیگر محدث حدیث نے روایت کیا ہے یہ حدیث شریف از احادیث قدسیہ ہے۔ الفاظ مبارکہ یہ ہیں:۔ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى قال من عادى لي وليا فقد اذنته بالحرب وما تقرب الي عندي بشي احب الي مما اقتربت عليه وما يزال عبدی يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فالذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي

بها دل وان ساء لني اعطيته والاین استعاضی لا عیذتہ۔ جائے فکر اور عمل خیال ہے کہ جو شخص اللہ کے کسی ولی سے عداوت کرتا ہے وہ فی الحقیقت اللہ تبارک و تعالیٰ سے العیاذ باللہ لڑائی مول لے رہا ہے۔ جب ولی مدارج عالیہ طے کرتا ہے تو وہ ایسے مقام پر فائز ہو جاتا ہے کہ اس کے افعال اللہ سے منسوب ہو جاتے ہیں۔ اس کی اپنی سماعت رہتی ہے نہ یہ اور نہ اس کی اپنی گرفت رہتی ہے اور نہ حرکت۔ اس ”وقت و ملامیت اذ رمیت و لكن الله رمی“ اور ”ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله“ کی اسرار واضح ہوتے ہیں۔ جن کو پروردگار اعلیٰ درجات ولایت پر پہنچا کر غلبہ قیومیت سے سرفراز کرتا ہے۔ ان کی وہ شان ہوتی ہے جو حضرت خواجہ محمد مصوب قدس سرہ نے بیان کی ہے اور صاحب زبدہ نے اس کو نقل کیا ہے۔

قیومیت کے لیے وہ مبارک ذات صلاحیت رکھتی ہے جو مظاہر عبادت اور مراتب خشیت میں پہنچا تم جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے نقش قدم پر چلے۔ سردار دو جہاں آگے کل کائنات بانفسنا ہو ویا بائنا وانہا تننا واولادنا صلی اللہ علیہ وسلم کو اپنے پروردگار سے یہ مژدہ عالی مل چکا ہے: لیغفرک الله ماتقدم من ذنیک و ما تاخر لیکن آپ پروردگار جل شانہ کی اتنی عبادت کرتے تھے کہ آپ کے پائے تازنین پر درم آ جاتا تھا۔ صحابہ

”والاَرْضِ مِنْ كُنَاسِ الْكِرَامِ فَصِيْبٌ“: غیر انصاری قدس سرہ کی فرمود
 کہ سن مرید لڑائی ام لیکن اگر لڑائی دریں وقت می بود باوجود پیریش مریدی کی
 ی کرد ”جامع رفعات شریفہ نے اس مکتوب شریف کے بعد لکھا ہے۔ ”۳ خزائن
 حضرت ارشاد پناہی خود را مبتدی می دیدند و نظر در حاصل خود می انداختند“ حضرت
 میر محمد نعمان قدس سرہ کو یہ فرما کر آپ کی خدمت بابرکت مندر ارسال کیا۔ میں اس
 احمد آقا بے اندک مثل ماہزراں ستارہ در ضمن ایٹاں گم اند۔ زبده القلمی ص ۳۹
 ہے خدا کی دین جس کو چاہے عطا کرے۔

قیومیت ولایت کا ایک بلند مرتبہ ہے۔ قوم کے بچھنے کے لیے ضرورت
 اس بات کی ہے کہ پہلے دلی کو بچھانا جائے۔ اور اس کے مرتبے کو بچھنے کی کوشش کی
 جائے۔ اس سلسلہ میں ایک صحیح حدیث شریف ہے جس کو امام بخاری اور دیگر محدث
 حدیث نے روایت کیا ہے یہ حدیث شریف از احادیث قدسیہ ہے۔ الفاظ مبارکہ
 یہ ہیں۔ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك
 وتعالى قال من عادى لي وليا فقد اذنته بالحرب وما تقرب الي
 عندي بشئ احب الي من اقتربت عليه وما يزال عبدي يتقرب
 الي بالنوافل حتى احبه فلما احببته كنت سمعه الذي يسمع به
 وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي

بها دل وان شاء لني اعطيته والآن استعاضني لا عبيدته۔
 جائے لنگر اور گل خیال ہے کہ جو شخص اللہ کے کسی ولی سے عداوت کرتا ہے
 وہ فی الحقیقت اللہ تبارک و تعالیٰ سے العیار باللہ لڑائی مول لے رہا ہے۔ جب
 ولی مدراج عالیہ ملے کرتا ہے تو وہ ایسے مقام پر فائز ہو جاتا ہے کہ اس کے اعمال
 اللہ سے منسوب ہو جاتے ہیں۔ نہ اس کی اپنی سماعت رہتی ہے نہ وہ اور نہ اس کی
 اپنی گرفت رہتی ہے اور نہ حرکت۔ اس وقت و سلو میبت الذرمیبت و لکن
 اللہ رمی ”اور“ ان الذین یبہا یعونک انما یبہا یعون اللہ۔ کی اسرار
 واضح ہوتے ہیں۔ جن کو پروردگار اعلیٰ درجات ولایت پر پہنچا کر غلطی قیومیت
 سے سرفراز کرتا ہے۔ ان کی وہ شان ہوتی ہے جو حضرت خواجہ محمد مصوم قدس
 سرہ نے ان کی ہے اور صاحب ڈبہ نے اس کو نقل کیا ہے۔

قیومیت کے لیے وہ مبارک ذات صلاحیت رکھتی ہے جو مظہر مہبت
 اور مراتب خستیت میں اتم جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے نقش قدم پر
 چلے۔ سردار دو جہاں آقا کے من کائنات بانفسنا هو وبآبائنا واما تانا
 واولادنا صلی اللہ علیہ وسلم کو اپنے پروردگار سے یہ عزت عالی مل چکا
 ہے: لیغفر لک اللہ ماتقدم من ذنبک ومانتا خیر لیکن آپ پروردگار جل
 شانہ کی اتنی عبادت کرتے تھے کہ آپ کے ہائے نامین پر درم آجاتا تھا۔ صحابہ

کرام رضوان اللہ علیہم اجمعین نے عرض کیا کہ یا رسول اللہ صلوٰۃ اللہ علیہ وسلم آپ اتنی محنت کیوں فرماتے ہیں۔ آپ سے تو کسی بات کی پوچھ بگچھ نہ ہوگی۔ آپ نے ارشاد فرمایا الفلاکون عبداً شکوراً۔ مرا آپ کمال اسی کو ملتے ہیں جو مظاهر عہدیت پہ پہنچا تم ظاہر کرتا ہو جس کے فن کا زواں زواں بڑھان حال کہتا ہو۔

۶ تو جاہاں قرار دقاہم کرد احسان ترا شمار بلا تہم کرد
گر حق من زبان شود ہر مویے یک شکر تو از ہزارہ تو امام کرد

جو ہر وقت اور ہر حال توجہ الی اللہ رہے۔ جس کی بیداری مشاہدہ ہوا اور خواب بیداری۔ جس پر

تسام عینای ولا ینام قلبی کی کلیت پر طفیلی سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم خاشی ہو۔

عام طور پر کرامات اور خوارق عادات کو سراہا جاتا ہے۔ اور اس کو ولایت کی نشانی سمجھا جاتا ہے ہدایت الطائفین میں تو ہم وقت حضرت شاہ ابوسعید قدس سرہ فرماتے ہیں۔ ”خُب و حضور معیت و واردات و کشف کوئی و کشف ابراج و کشف نامہ مثل صبح عالم تک کہ ہر است لاجب الماک است و کثرت کہ ہر است

از ما کہ واردات و کشف است و آنچه لوقی آنا ہست ہر حال در زمان است مگر در صلب سافل آن دائرہ ایی قائم ہر عہدہ یا عہدوں یا و ایل صلی اللہ علیہ وسلم“ حضرات عالی قدر کے نزدیک یہ اصول موجود اور نقل آئی کے ہے۔ حضرت خواجہ خواجگان سرگردا طاہرہ نقشبندیان حضرت ابو القاسم علی بن ابرہین ابو الوقت محمد الہائی المعروف بہ خواجہ بیگم اہل اللہ تبارک و تعالیٰ اور اپنے بقا شریف صلی نبیہم ۵۳ کے حاشیہ پر تحریر فرماتے ہیں۔ ”خواجہ اور حضرت توحیدی اوقات خودی فرماتے کہ برودہ شہان و جمی شفق دل از اسوی ان سبحان کل است بر مظهرت مرآتگی ان سبحان، رباعی اصحت کہ کل معارف صح ان اسامی و صفات ہے اس معنی صحرا راست۔ واضح باشد کہ گرفتار مشاہدہ نیز گرفتار غیر است سبحان درستی از مراد امرادانہ۔“ حضرت شاہ نقشبند قدس اللہ سرہ سالی نے بالفاظ مختصرہ حقیقت بیان کر دی ہے۔

ازل ما آخر ہر قسمی آفرما صیبہ توحیدی

وایت کے لیے خشیت اور تقویٰ کی ضرورت ہے و کشف و کرامت کی۔ اللہ تبارک و تعالیٰ فرماتا ہے ان اولیاءہ الا المتقون۔ ترجمہ میں ہے اولیاء

کریم رضوان اللہ علیہم اجمعین نے عرض کیا کہ یا رسول اللہ ایک صلوة اللہ آپ اتنی
سخت کیوں فرماتے ہیں۔ آپ سے تو کسی بات کی بوجھ بگھ نہ ہوگی۔ آپ نے
ارشاد فرمایا افلا اکون عبداً شکوراً۔ مراتب کمال اسی کو ملتے ہیں جو ظاہر
عبودیت پر درجہ نام ظاہر کرتا ہو جس کے حق کا ثناء زبان سے بیان حال کرتا ہو۔

بے تو جانتا قرار نہ قائم کرد احسان ترا شکر نہ تو اہم کرد
گر ترقی کن زبان شود ہر موی یک شکر تو لا ہزارت تو اہم کرد

جو ہر وقت اور ہر حال حنیف الی اللہ ہے۔ جس کی بیواری مشاہدہ ہو اور
خواب بیواری۔ جس پر

تسليم عيناي ولا ينام قلبي کی کیفیت یہ طفلی سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم
طاری ہو۔

عام طور پر کرامات اور خوارق عادات کو سراہا جاتا ہے۔ اور اس کو ولایت کی
نشانی سمجھا جاتا ہے۔ ہدایت العالمین میں قوم ہدیت حضرت شاہ ابو سعید قدس سرہ
فرماتے ہیں۔ ”جذب و حضور معیت و واردات و کشف کوئی و کشف ارادہ
کشف عالم مثال میر عالم ملک کہ عبارت از حجب افلاک است و حکومت کہ عبارت

از ملائکہ واردات و ہدایت است و آنچه فوق آسمان است و داخل الارض کان
است بلکہ صعب مائل آن و الارض کان تنگن شومہ ہا ظہور ہی آید از صلی
قلبی“ حضرت عالی قدس کے نزدیک یہ عنوان شومہ ہا اور عقل آئی کے ہے۔ حضرت
خواجہ خواجگان سرگردا ملائکہ نقشبندیان حضرت سید الملک والدین الرضی ابو
الوقت محمد الباقی المعروف بہ خواجہ بیگم باقی اللہ قدس اللہ بامرہ اپنے بقہ
شریفہ صفحہ نمبر ۵۳ کے حاشیہ پر تحریر فرماتے ہیں۔ ”خواجہ اور حضرت قدسی آیات
خود می فرماید کہ بریوہ شعلان و تخی نشین دل انہ سولی کن سبحان و کل است بر
مظہریت مرتبگی کن سبحانہ بر ملاحظہ احدیت کہ نکل معارف سبحان الہی و صحت
بے ایں معنی صحیحہ راست۔ واضح باشد کہ گرفتار مشاہدہ نیز گرفتار غیر است ایجان
در کتابہ او از مراد امرادانہ۔ حضرت شاہ نقشبند قدس اللہ سرہ السامی نے بالفاظ
مختصرہ حقیقت بیان کر دی ہے۔

اقول ما آخر بر نفسی
آخر ما صیب تنہائی

ولایت کے لیے خشیت اور تقویٰ کی ضرورت ہے نہ کشف و کرامت کی۔
اللہ تبارک و تعالیٰ فرماتا ہے ان اولیاءہ الا المتقون۔ ترجمہ اس کے اولیاء

وہی ہیں جو پرہیزگار ہیں۔ حضرت امام ربانی قدس اللہ سرہ البسامی کے صرف ایک دو واقعات نقل کیے جاتے ہیں۔ تاکہ آپ کے مظاہر عبدیت اور کمال خشیت کا کچھ اندازہ ہو سکے۔

”برزبان مبارک رائدند کہ یک روز بسہو در درآ مدن بخلا اول پائے راست نہادم آن روز چندیں احوال بر من بستہ شد۔ راتم گوید روزے در خدمت آنحضرت نشستہ بودم و ایشان در تحریر معارف بودند ناگاہ از غلبہ تقاضائے بول بہ سرعت متوجہ متواضعا شدند۔ بچنان کہ بہ سرعت بحتو ضارفتہ بودند بہ سرعت ہر چہ تمام تر برآمدند۔ بندہ را حیرت روے داد کہ بہ این سرعت در آ مدن و بہ این تجلیل بر آمدن چہ بود۔ بحر در آ مدن از خلا بریق آب طلبیدہ ناخن ابہام بسیار را شستہ باز بہ خلا در آمدند۔ چون بعد از ساعتی بیرون شدند فرمودند کہ تقاضائے بول استیلا نمود۔ بہ سرعت بحتو ضار آ دم و نشستہ بودم کہ نظرم بر پشت ناخن افتاد کہ نقطہ سیاہی بر بود کہ برائے امتحان قلم نہادہ بودم با آن نقطہ سیاہی کہ از اسباب کتابت حروف قرآنی است آنجا نشستن را لائق و بہ رعایت ادب مطابق ندیدم با وجود کہ از غلبہ آن محنت داشتم لیکن آن محنت پیش این محنت ترک ادب بس حقیر نمود۔ بیرون آمدہ آن نقطہ سیاہی را شستم و باز در آ دم۔ وقت دیگر کہ این بندہ در خدمت حاضر بود مولانا صالح خٹکانی را امر نمودند کہ چند قرض نقل از خریطہ بر آوردہ حاضر کن۔ دے

شش قرض نقل حاضر ساخت۔ در عقب رفتہ فرمودند۔ ”ایک صوفی ما آن قدر نہ شنیدہ اللہ و تبارک و تعالیٰ و بحسب الوتر۔ رعایت و تراز مستحبات است۔ مستحب را مردم چہ دانستہ اند۔ مستحب دوست داشته اوست سبحانہ و تعالیٰ۔ اگر چہ دنیا و آخرت را بیک عملی کہ دوست داشته حق عزوجل باشد ہند ہیچ ندادہ باشند الخ صفحہ ۳۰۲، ۳۰۵ زبدہ قلمی۔

کتاب حضرات القدس کے حضرات سادسہ، مکافئہ نمبر ۳۴ کو قلمی نسخہ تحریرہ ۱۰۹۹ھ سے نقل کیا جاتا ہے۔ ”روزے حضرت ایشان قدس سرہ بہ جہت تقضائے حاجت بمستراح در آمدند دیدند کہ آن جا کاسہ نا تمام از سفالین است کتاس بہ آں نجاسات برمی داشت و اسم اللہ بر آن نقش کردہ اند و ملوث بہ قاذورات شدہ۔ آن حضرت کاسہ را بدست خود گرفتہ از نجاست برآمدند و خادم را فرمودند کہ آفتابہ بآب بیار آ درو۔ آن کاسہ را بدست خود از قاذورات پاک ساختند۔ ہر چند خادم التماس نمودن کہ، آں را پاک کنیم قبول نہ فرمودند بعد از پاک کردن آن را بر طاق بلند بجلد سفید پیچیدہ ^{چشم} تمام نگاہ داشتند۔ و ہر گاہ می خواستند کہ آب بیاشامند رہان کاسہ می آ شامیدند۔ دریں اثنا از در گاہ رب الارباب خطاب مستطاب بہ آن حضرت در رسید کہ چنانچہ تو نام مرا بزرگ داشتی ما نام ترا در دنیا و آخرت بزرگ گردانیم۔ وی فرمودند کہ اگر صد سال ریاضت و مجاہدہ می کشیدم فیوض و برکات نہ

ازیں عمل یا تمام ازاں مجاہدات سنیں پہ حصولِ بندگی پیوست۔ الخ۔“

ان واقعات کو خوب دقیق نظر سے مطالعہ کیا جائے۔ سیاہی کے نقطہ کی وجہ سے باوجود بول کی تکلیف کے آپ فوراً تشریف لے آئے۔ آپ نے یہ تکلیف صرف اس وجہ سے برداشت کی کہ سیاہی سے کلام پاک الہی لکھا جاتا ہے۔ کیا ایسے تقویٰ اور ادب کی مثال مل سکتی ہے؟ مولانا صالح چچھے دانے کالی مرچ کے لے آئے ان سے ایک امر مستحب رہ گیا آپ کو رنج ہو اور ارشاد فرمایا لوگوں نے مستحب کو کیا سمجھ رکھا ہے۔ مستحب وہ امر ہے جو پروردگار قبل شانہ کو پسند ہے اگر دنیا و آخرت کو ایک ایسے امر کے لیے دے دیا جائے جو پروردگار کو پسند ہو تو کچھ بھی نہیں دیا گیا ہے۔ اتباع سنت اور عمل بر عزیمت کی ایسی مثال کوئی پیش کر سکتا ہے؟ آپ نے اس مٹی کے پیالے کو جو کہ ناتمام تھا اور مہتر اس سے نجاست اٹھاتا تھا اپنے دست مبارک سے پاک کیا اور پھر بہ ادب اس کو سفید کپڑے میں لپیٹ کر اوپر طاق میں رکھا۔ اور جب آپ پانی نوش فرماتے اس مٹی کے ناتمام پیالے میں نوش فرماتے۔ یہ صرف اس لیے کہ اس پر رب العزۃ کا مبارک نام کندہ تھا۔ پروردگار جل شانہ کے اسم مبارک کی ایسی تعظیم وہی کر سکتا ہے جس پر پروردگار کا خاص کرم ہو۔ یہ احوال مبارک وہی نہیں تھے۔ بلکہ آپ کی سرشت میں بس گئے تھے اور بمنزلہ جبلی عادات کے ہو گئے تھے۔ لمثل هذا فلیعمل العاملون۔

حضرات کرام نے فرمایا ہے۔ الاستقامة فوق الکرامة۔ الکی مبارک اور برگزیدہ ہستیاں بارخلافت و نیابت و قیومت اٹھاتی ہیں۔

ع نہ ہر کہ سر پتر اشد قلندری داند

مناسب معلوم ہوتا ہے کہ کتاب روضہ قیومیہ کا ذکر کر دیا جائے۔ کیوں کہ قیومیت کے سلسلہ میں بعض افراد اس کتاب کی عبارت سے متحیر رہ گئے ہیں۔ اور ان کا متحیر ہونا اپنی جگہ صحیح ہے۔ یہ کتاب جناب محمد احسان مجددی رحمۃ اللہ علیہ کی تصنیف ہے۔ یہ حضرت خواجہ محمد زبیر کے خلیفہ تھے۔ اور وہ اپنے دادا حضرت خواجہ محمد نقشبند حجۃ اللہ کے اور وہ اپنے پدر بزرگوار حضرت خواجہ محمد معصوم کے قدس اللہ اسرارہم۔ ان کو اپنے پیر و مرشد سے کامل عقیدت تھی۔ دقائق علیہ سے پوری طرح باخبر نہ تھے۔ حضرت مرزا مظہر جان جاناں قدس اللہ سرہ نے ان کو ایک خط لکھا ہے۔ تحریر فرماتے ہیں۔ ”آن چه از احوال شہود نوشته اند کہ ہر ذرہ ظہور ذات تعالیٰ و تقدس معلوم می شود۔ و این را تو حید متعارف دانستہ اند غلط است۔ روضہ قیومیہ میں بھی ان سے لغزشیں ہوئی ہیں۔ بعض واقعات بھی صرف از وجہ سماع قلمبند کر دیے ہیں، حالانکہ وہ صحیح نہیں ہیں۔ بنا بریں حضرات عالی قدر نے اس

کتاب کو قابل اعتناء نہیں سمجھا ہے۔ قومیت کے سلسلے میں ان کا مسلک جاوید صواب سے ہٹا ہوا ہے۔ انہوں نے لکھا ہے "قوم اس شخص کو کہتے ہیں جس کے ماتحت تمام اسماء و صفات، شیوہات، اعتبارات اور اصول ہوں۔ اور تمام گذشتہ اور آئندہ مخلوقات کے۔ عالم موجودات انسان، وحوش، پرندہ، نباتات، ہر ذی روح، پتھر، درخت، بحر و برکی ہر شے، عرش، کرسی، لوح، قلم، ستارہ، مذہب، سورج، چاند، آسمان، بیرون سب اس کے سایہ میں ہوں الخ" قلم اس کے کمال و عبادت پر نظر ڈال جائے۔ مناسب ہے کہ اسماء و صفات و عقائد و اصول افراد انسان کے لئے صرف حضرات کرام کی تحقیق بیان کر دی جائے۔

فرماتے ہیں کہ تمام عالم کا ظہور پروردگار جل شانہ و عز بر بانہ کے اسماء حسنیٰ اور صفات علیا کی تجلیات سے ہوا ہے۔ پروردگار کی ہر صفت بمنزل ایک کھلی کے ہے۔ ہر صفت کی بے شمار تجلیات ہیں اور ہر تجلی کے بے اندازہ عقائد اور ہر عقیدے کے بے حساب عقائد۔ حضرات انبیاء اور ملائکہ کا تعلق اور ارجا و تجلیات صفات سے ہے۔ ان کی تربیت کلیات سے ہوئی ہے۔ مثلاً حضرت آدم علیہ السلام کا تعلق صفت کعبون سے ہے۔ اور یحیی صفت ان کی مری ہے۔ اور حضرت ابراہیم علیہ السلام کا تعلق صفت علم سے ہے۔ اور یحیی صفت ان کی مری ہے۔ اسی طرح تمام انبیاء اور ملائکہ کا تعلق کسی ایک صفت سے ہے اور وہی ان کی مری ہے۔ ان

حضرات کا مبداء تعین صفات باری جل شانہ ہیں اور باقی تمام کائنات کا تعلق صفات کے عقائد سے ہے۔ تمام کائنات میں صوفیوں، شیعہ، قہر، عقب، ثروت، فرد، ابدال، اولاد، صالحین اور سب شامل ہیں ان سب کا مبداء تعین ہونا عقائد سے ہے۔ اللہ کا کوئی بھی نیک بندہ جب مدائن قرب طے کرتا ہے تو پہلے اس نیک بندے کو پہنچتا ہے۔ جو دائرہ عقائد میں ہے اور پھر اگر پروردگار کا فضل و کرم شامل حال ہوتا ہے تو دائرہ تجلیات صفات میں قدم رکھتا ہے یعنی ظن سے اصل میں اور پھر اگر توفیق الہی مدد فرماتی ہے تو اصل سے اس کی اصل کی طرف سوہکنا من اصل الی اصل الاصل الی ان یبلغ الکتاب اجلہ۔

محمد احسان صاحب بموجب اس اردو ترجمہ کے جو پیش نظر ہے۔ تہذیب عالی قدر کے کلام کو سمجھے ہیں اور نہ قوم کے مرتبہ کو۔ انہوں نے اسماء و صفات، شیوہات، اصول اور تمام گذشتہ اور آئندہ مخلوقات کے تعلق لکھ دیا کہ سب اس کے سایہ میں ہیں۔ العباد باللہ من ہذا القول افا سدا۔ بھلا اسماء باری تعالیٰ اور اس کی صفات شیوہات کس کے سایہ میں آسکتے ہیں۔ اصل کا ذکر کیا گیا ہے انبیاء اور ملائکہ کے لیے تجلی صفات اصل ہے۔ باقی افراد کوئی کے لیے تجلی صفات پر کون حاوی ہو سکتا ہے۔ استغفر اللہ اور لکھا ہے تمام گذشتہ اور آئندہ مخلوقات الخ۔ یہ اللہ کے بندے اتنا سمجھے کہ گذشتہ مخلوقات میں صحابہ کرام

انبیاء عظام، ملائکہ عالی مقام، اور سردار دو جہاں محبوب کبریٰ جناب محمد مصطفیٰ احمد
مجتبیٰ صلی اللہ علیہ وعلیٰ جمیع الانبیاء والملائکہ وجمیع عباد اللہ الصالحین وبارک وسلم بھی
شامل ہیں حالانکہ بڑے سے بڑا ولی ادنیٰ صحابی رضوان اللہ علیہم کے خاک پاکی
برابری نہیں کر سکتا، چہ جائے کہ انبیاء علیہم السلام۔ محمد احسان صاحب نے حضرت
خواجہ امام ربانی سے شروع کر کے اپنے پیرومرشد حضرت محمد زبیر تک۔ قومیت کا
سلسلہ قائم رکھا ہے۔ یہ چار حضرات ہیں۔ قدس اللہ اسراہم۔ اور اپنے پیرومرشد
کو قیوم رابع اور ختم القیومیہ قرار دیا ہے۔ ان کو یہ نہیں معلوم کہ بجز نبوت کے اور کسی
مرتبہ کا دروازہ بند نہیں ہوا ہے اور نہ ہوگا۔ "ارشاد نبوی ﷺ ہے" مثل امتی
المطر لا یدری اولہ خیرام اخرہ۔ حضرات عالی قدر یعنی فرزندان
حضرت خواجہ محمد معصوم اور ان کے بعد کے دوسرے حضرات میں سے یہ بات کسی
نے نہیں کہی ہے۔ بلکہ ان میں سے بعض حضرات کو پروردگار جل شانہ وعم احسانہ
نے اپنے فضل و کرم سے یہ مقام عالی دیا ہے۔ اور انہوں نے اظہار بھی فرمایا ہے۔
حضرت سیدی الوالد قدس سرہ جو اپنے وقت کے قیوم تھے فرماتے ہیں۔

ان کی اولاد مبارک قیوم

حضرت خواجہ محمد معصوم

حضرت شاہ ابوسعید قدس سرہ رسالہ ہدایت الطالبین میں تحریر فرماتے
ہیں۔ بہ اس منصب عظیم الشان دریں امت مرحومہ اللہ تعالیٰ حضرت مجدد الف
ثانی را حضرت ایشان و بعضے فرزندان و خلفائے ایشان رضی اللہ عنہم سرفراز فرمودہ۔
چنانچہ دریں وقت حضرت پیر و نگیر قیوم زماں و قطب دوران ہستہ "حضرت
ایشان سے مراد حضرت خواجہ محمد معصوم ہیں اور پیر و نگیر سے مراد حضرت شاہ غلام علی
قدس سرہا ہیں۔ پروردگار جل شانہ نے اسی منصب ممتاز پر حضرت شاہ ابوسعید
قدس سرہ کو بھی سرفراز کیا تھا۔ ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء۔
پروردگار جل شانہ نے اس مقام عالی کو حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی
قدس سرہ پر ظاہر فرمایا اور آپ کو عنایت کیا۔ آپ قیوم اول بلا منازع ہیں اور
سنتہ اللہ یہ ہے کہ جب وہ نعمت دیتا ہے تو اس کا دروازہ بند نہیں کرتا ہے۔ بندے
اگر خود اپنی بدعتی سے کفران نعمت کر کے راہ مسدود کر دیں تو یہ اور بات ہے۔ جیسا
کہ آیت شریفہ۔ ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیر و اما بانفسہم۔
اس پر دال ہے۔ حضرت کے بعد چند ہی حضرات کو یہ رتبہ ملا ہے اور انشاء اللہ آخر
زمانہ تک برگزیدگان کو ملتا رہے گا۔ حضرت کے بعد جو بھی اس مقام پر فائز ہوا
ہے یا ہوگا اس کے پیش رو اور سردار آپ ہی ہیں اور از روے حدیث صحیح۔ من
سن فی الاسلام سنتہ حسنہ فعمل بہا بعدہ کتب لہ مثل اجر

من عمل بہا ولا ینقص اجورہم شیئی بہر قیوم کے ظاہر ہونے پر آپ کے مدراج علیا میں اضافہ ہوتا رہے گا۔ کتاب حضرت القدس دفتر دوم کے حضرت سادہ میں مکلفہ ۲۸ ان الفاظ سے ہے۔ "می فرمودند کہ بر ما مکشوف شدہ کہ حضرت مہدی موعود رضی اللہ عنہ برین نسبت علیہ مخلوق خواہد بود"۔ اشارت بہ نسبت خاصہ خویش می نمودند۔ چنانچہ در بعض رساں و مکاتیب خود بہ آن تصریح نموده اند، ابھی۔ انشاء اللہ تعالیٰ مہدی بھی اس نسبت عالیہ اور درجہ کمال سے پوری طرح متحلی ہوں گے۔ آپ نے نسبت نبویہ علی صاحبہا الف الف صلوة توی کو فروغ دیا۔ بدعات کو مٹایا۔ ہزاہ مردہ دلان کو نور ایمان سے زندہ جاوید کیا۔ اللہ کی اور اس کے رسول ﷺ کی محبت اور عظمت کو اعماق نفوس میں بٹھایا۔ علماء سوکی خیرلی۔ جاہل صوفیہ سے اللہ کے بندوں کو بچایا۔ اولیاء اللہ کی تعظیم سکھائی۔ دین متین کو جاہل سلاطین کے دست عدوان سے محفوظ کیا۔ جو وظائف خلیفہ کے ہونے چاہئیں وہ آپ میں تھے۔ آپ خلیفہ اللہ فی العالم و نائب رسول اللہ ﷺ و قطب جہاں و قیوم زمان تھے۔ آپ کے ہی و مرشد قدس اللہ العزیز فرماتے ہیں۔ "روزے فرمودہ اند کہ امر و در زیر فلک ازیں فلک ازیں طائفہ علیہ چون ایشان نیست۔ وقع دیگر بر زبان مبارک راندہ اند بعد از صحابہ و کمل تابعین و مجتہدین چہل ایشان معدودے چندے انص الخواص بنظری در آید الخ" صفحہ ۲۳۲ زبدہ

قلمی۔ پروردگار آپ کے درجات کو اعلیٰ اور اعلیٰ سے اعلیٰ تر فرمائے آپ کے نجات ستیہ و نسماں قدس کی برکت بفضل اللہ و کرم و احسان اب تک پہنچتے و نوسے و کیفیت پائی جاتی ہے اور انشاء اللہ یہ فیض باطنی آخر زمان تک جاری رہے گا۔ اور قیوم ہا کا ظہور ہوتا رہے گا اور یہ عہدہ نیک بندوں کو ملتا رہے گا۔ یہ دوسری بات ہے کہ مراتب میں کمی و بیشی ہو۔ دیکھو حضرات انبیاء علیہم السلام نبوت کے اعتبار سے ایک زمرہ میں ہیں۔ لیکن مراتب اور فضیلت کے اعتبار سے فرق موجود ہے۔ تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض سے حقیقت واضح ہو رہی ہے۔ والحمد لله او لا و اخر والصلوٰۃ علی رسولہ سیدنا محمد و الہ و اصحابہ اجمعین۔

ابوالحسن زید قاروقی

جمعہ ۱۳ شعبان ۱۳۸۶ھ

خانقاہ حضرت شاہ ابوالخیر رحمۃ اللہ علیہ

۱۸ دسمبر ۱۹۶۳ء

چنگلی قبر دہلی

حاشیہ

بِسْمِ مَبْرُكٍ مَبْرُكٍ فِي حَيَاتِهِ اَسْمَاءُ وَمَعْنَاهُ اَلْبِيَّةُ جَلُودٌ فَرَمَا هُوں دہاں ظن (سایہ) کا کیا کام ہوا؟

نور۔ نور علی نور کا کارخانہ ہے۔ بات یہ ہے۔

ح "دہاں نگر تک لگی سخن تو بسیار

وہ عالم بے مثال اور یہ عالم مثال"

دہاں کے اسرار کا بیان کن الفاظ سے کیا جائے۔ اور پھر جبکہ الفاظ محمد رسول اور معانی قید صرف
 ہا۔ ابی دہانی لاصحی ثناء علیک کما انتیت علی نفسك۔

حضرت امام ربانی قدس سرہ نے مکتوب نمبر ۲۸ میں فرمایا ہے۔ "ظن نے علم سے اور علم نے ظن سے

اگر چہ۔ شہ رطلے باشند مرد تہہ دوم۔ اور مکتوب نمبر ۲۳۱ میں تحریر کیا ہے۔ "سخن کر کن باطنی قیامت انجام

اصولاً و التسمیات کی بات اسما سے دہا ہی قیامت لایا اور ۷۷ آیات آن اسرار کرکت آن کیامت مصدر صیغہ

ہم ۷۷ آیات آن اسما ہاں اسما سے کہ قید سے از قیود و نحو و کثیرہ است کا لا راسۃ المسطلقۃ و الاراد

المتقینہ ہستی۔ اس سلسلے میں حضرت قاضی شامی قدس سرہ نے رسالہ ارشاد الطالین میں کام کمال تحریر فرمایا

اس کا خاصہ یہ ہے کہ جب لفاظ کی وجہ سے ~~مکتوب~~ کا ظن نہیں تو پھر خدا نے محمد کو ظن کیسے ہو سکا ہے۔ یہاں

اس لفظ کا استعمال اس معنی میں نہیں ہے جو معنی العوام مشہور ہے۔ بلکہ یہاں ظن سے مراد وہ لفظ ہے کہ ہمارا

جس میں کو اسما اور معنی لہیہ سے پرہی مناسب ہے۔ اور وہ اس مناسبت کی وجہ سے اس فیض کا واسطہ ہیں اور

معنی لہیہ سے ماہیاں کو بچھکا ہے۔ ان لفاظ ہمارا کہ سوا ظن کی دیا گیا ہے۔ اور یہ بھی ہو سکا ہے کہ ہمارا

طریقہ کر وہ معنی کے لفظ ان لفاظ ہمارا کہ وہ ظن سمجھ لے۔ اور اسی مناسبت سے ان ظن کی دیا گیا

ہے۔

جس مبارک موطن میں تجلیاتِ اسماء و صفاتِ الہیہ جلوہ فرما ہوں وہاں ظن (سایہ) کا کیا کام وہاں تو نور۔ نور علی نور کا کارخانہ ہے۔ بات یہ ہے۔

ع "دامان نگہ گل شبنم تیزبار"

دو عالم بے مثال اور یہ عالم مثال"

وہاں کے اسرار کا بیان کن الفاظ سے کیا جائے۔ اور پھر جبکہ الفاظ محدود ہیں اور معانی قیدِ حصر سے بالائی اور موقی لایحصری ثناء علیک کما الثنیت علی نفسک۔

حضرت امام ربانی قدس سرہ نے مکتوب نمبر ۲۸ میں فرمایا ہے۔ "ظن شے عبارت از تصور ہے است

اگرچہ شے در مثال باشد در مرتبہ دوم"۔ اور مکتوب نمبر ۲۳۱ میں تحریر کیا ہے۔ "اے عزیز مہمانی تعینات ایہی علم

الطبیعیات و التسلیمات کلیات است و ہادی تعینات اولیاء جزئیات آن اسماء کہ در تحت آن کلیات مندرج است۔

در کلام جزئیات آن اسماء مثال است کہ بقیدے از قیود ماخوذ گشتہ است کما لا رائیة المطلقۃ و الا رائیة

المتقیۃ بشیء۔ اس سلسلے میں حضرت قاضی شامی رحمہ اللہ قدس سرہ نے رسالہ ارشاد العالیین میں کلام جمیل تحریر فرمایا ہے

اس کا خلاصہ یوں لکھیے کہ جب لافیت کی وجہ سے محمد ﷺ کا ظن نہیں تو پھر خدا نے محمد کو ظن کیسے ہو سکتا ہے۔ یہاں

اس لفظ کا استعمال اس معنی میں نہیں ہے جو عند اصحاب مشہور ہے۔ بلکہ یہاں ظن سے مراد وہ لطف مبارک کہ از مخلوق الہی

ہیں جن کو اسماء و صفات الہیہ سے پوری مناسبت ہے۔ اور وہ اس مناسبت کی وجہ سے اس فیض کا واسطہ ہیں جو اسماء

و صفات الہیہ سے عالمیان کو پہنچتا ہے۔ ان لطف مبارک کو ساختہ ظن کہہ دیا گیا ہے۔ اور یہ بھی ہو سکتا ہے کہ ساکنہ اور

طریقت مکروہ معنی کے تحت ان لطف مبارک کو وہ ظن کجولے۔ اور اسی مناسبت سے ان کو ظن کہہ دیا گیا ہے۔